

بسم الله الرحمن الرحيم

## عنوان

معاد در قرآن - بهشت

## چکیده

چنانکه در مقالات قبل اشاره شد یکی از مهمترین عناصر در مدیریت راهبردی هدف گرائی و هدفمندی راه است .

در مراحل بنیادی از ریشه های بنیادی این اصل و رکن در این نوع مدیریت بحث گردید و اکنون در مرحله بررسی اصولی الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی به موضوع معاد که ریشه اصولی مبحث هدفمندی انسان می باشد می پردازیم .

در واقع معاد با توجه به ابدیت انسان ، یک هدف واسط و میانی محسوب میگردد . که در مباحث آینده نیز زیر مجموعه های این هدف را تحت عنوان اهداف عملیاتی و اجرایی خواهیم آورد .

این مفالات در سه بخش قیامت - بهشت و جهنم ارائه خواهد شد .

## واژه های کلیدی

بهشت ، خواب، نور، نهر، چشمه، خمر

### معنویت بهشت

الآن ما اینجا که هستیم یک بدنی داریم یک مکانی داریم یک زمانی داریم یک زمینی این مربوط به بدن ماست؛ اما این حرفها، این مطالب، نه در زمان است نه در زمین. این مطالب کجایی است؟ این مطلب که می‌گوییم بهشت فلان نعمت را دارد، این را عقل درک می‌کند این نه زمان دارد نه زمین. حرف زدن ما در مکان و زمان است نشستن در زمان و مکان است اما فهم ما کجاست؟

این مطلبی که می‌فهمیم کجاست؟ این نه زمانی است نه زمینی. ما الآن می‌گوییم میلیون‌ها سال قبل این مطلبی که فلان آقا گفت درست است یا میلیون‌ها سال بعد وقتی مردمی می‌آیند باید این چنین باشند، ما از نیش زمان و زمین در معارف می‌گذریم و مطالب را درک می‌کنیم؛ بهشت هم چنین چیزهایی دارد آن بخش‌هایی که مربوط به جسم است سرچایش محفوظ است آن بخش‌هایی که معارف بهشت است سرچایش محفوظ است.

فرمود: ﴿وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ﴾ «اکواب» آن ظرفی است که نه دسته دارد و نه خرطوم به اصطلاح ﴿كَانَتْ قَوَارِيرًا \* قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا﴾ این ظرف چقدری باید باشد؟ این آقا استکان چایی می‌خواهد میل کند این چه استکانی باشد؟ یا می‌خواهد آب میل کند این لیوانش چقدری باشد؟ این باید به اراده خودش باشد. ﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا﴾ این «مزاجها، مزاجها» معنایش این نیست که طعمش طعم زنجبیل دارد بلکه زنجبیل یک چشمه‌ای است که بخشی از آب آن چشمه را ممزوج می‌کنند به آب و شرابی که به این بهشتی عطا می‌کند.

آن وقت آن چشمه را خالص چه کسی می‌نوشد؟ مقربون. در بخش‌های دیگر دارد که این «رحیق مختوم» یعنی سرش مهر شده است که مزاجش از یک چشمه‌ای است آن چشمه را چه کسی می‌نوشد؟ ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ اینجا هم بیان می‌کند می‌فرماید که ﴿كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا﴾ زنجبیل چیست؟ ﴿عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا﴾ حالا ممکن است که مزه او مزه زنجبیلی یا مزه کافوری بدهد در بخش‌های قبلی هم همین طور گذشت آیه پنج این سوره این بود که ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾؛ این ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾ مفسر آن کافور است، نه اینکه این چشمه طعم کافوری می‌دهد.

بله، ممکن است این چشمه طعم کافوری بدهد اما مزاج به این معنا نیست که طعمش طعم کافور می‌دهد مزاج به این معناست بخشی ضعیفی از آن چشمه برتر ممزوج شده با این. اینجا هم همین طور است ﴿كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا \* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا﴾، حالا ساقی کیست؟ ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا﴾ ساقی کسانی هستند که وقتی شما ببینید اینها مثل یک لؤلؤ پراکنده می‌بینید آنجا هم مستحضرید که اصلاً لغو نیست بد نیست خیال نیست باطل نیست کثافت نیست ﴿لَا لُغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ﴾ [۱۶] این «لا» لای نفی جنس است؛ چون تکرار شده مرفوع است.

اصلاً خیال بد در بهشت نیست. این ولدان مخلدند ساقی این بهشتی‌ها هستند در این فضا اصلاً به نحو نفی جنس خیال بد نیست ﴿لَا لُغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ﴾، چنین چیزی نیست. الآن غالب افراد نسبت به بعضی از گناهان معصوم قطعی‌اند. الآن هیچ مسلمانی هیچ شیعه‌ای در تمام مدت عمر اصلاً به فکرش می‌افتد که - معاذالله - با مادرش زنا کند بعد بگوید «استغفرالله!» اصلاً در تمام مدت عمر اصلاً به ذهنش نمی‌آید تا بعد بگوییم استغفار کرده است.

هیچ - به نحو سالبه کلیه - قطعی بالضرورة که هیچ شیعه‌ای اصلاً به ذهنش نمی‌آید تا بگوییم باید استغفار بکند آنجا هم این طور است ما نسبت به بعضی از گناهان معصومیم؟ از بس قباحت آن بین الغی است اصلاً به ذهن نمی‌آید تا بعد استغفار بکنیم. همان طوری که مؤمن در دنیا نسبت به محارم خود این طور است که اصلاً خیال گناه هم نمی‌کند؛ مثلاً تا الآن شاید در ذهن کسی این حرف نیامده که بعد بگوییم نیامده؛ اصلاً نمی‌آید تا بگوید بد است. آن بهشت این طور است که «لا» لای نفی جنس است اصلاً خیال بد در بهشت نیست؛ ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا﴾، عالی اینها، بر پیکر اینها ثياب سندس است که خضر است و استبرق است ﴿وَحُلُوهَا أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ﴾ آنجا طوری نیست که زینت انگشتر طلا بد باشد یا فلان بد باشد.

این طلا را از دل کوه در نیاورند این طلا را از نماز شب درست کردند. آن‌گاه عمده این است: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ تا اینجا ساقی مشخص بود سقی مشخص بود ظرف مشخص بود اما اساس و حرف آخر و حرف مهم همین جمله است ساقی خدا اینهاست. این شراب طهور است، دیگر حالا یکی از آن چهار نهر است یا نه، این شراب طهور چه شرابی است؟ این بیان نورانی را مرحوم امین الاسلام در مجمع نقل می‌کند که روایت به این عظمت و پاکی و طهارت و قداست بسیار کم است.

می‌بینید که درباره بهشتی‌ها اینها چه طور نقل می‌کنند؟ مرحوم امین السلام طبرسی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ده مجمع البیان در ذیل همین آیه: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ نقل می‌کند که ذات اقدس الهی به اینها طوری این شراب را عطا می‌کند که اینها به جز ذات اقدس الهی همه چیز را فراموش می‌کنند بعد می‌فرماید این مطلب را از وجود مبارک امام صادق نقل کردند و یک نفر نقل نکرد بلکه همه اصحاب این روایت را نقل کردند که ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾؛ یعنی شرابی که «یطهرهم عن كل شيء سوى الله»، از ماسوای خدا اینها را تطهیر می‌کنند بعد فرمود این را «رووه» به صورت جمع ذکر می‌کند

«رووه عن جعفر بن محمد(علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحية و الثناء)» این را در همین قسمت ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ نقل می‌کند در صفحه ۳۱۰؛ آنجا دارد که «قیل» در شراب طهور «یطهرهم عن کل شیء سوی الله» فقط به یاد خدا هستند؛ «إذ لا طاهر من تدنس بشيء من الأکوان»؛ خیلی این حرف بلند است. اگر کسی گوشه‌ای از علاقه به خانواده، به زن، فرزند، به خانه، به درس و بحث، گوشه‌ای علاقه داشته باشد طاهر نیست. خیلی این حرف بلند است بگوید من هم خدا را می‌خواهم هم درس و بحث را! هم خدا را می‌خواهم هم خدمت به مردم را! خدمت به مردم در برابر خدا نیست برای خداست. لذا فرمود «یطهرهم عن کل شیء سوی الله إذ لا طاهر من تدنس بشيء من الأکوان إلا الله». این یک دنس و شرک و چرک است بعد فرمود: «رووه عن جعفر بن محمد(علیهما السلام)». ببینید سخن از اینکه یک شخص روایت کرده نیست، همه این کسانی که این طرز فکر می‌کنند این را فقط از خاندان وحی دارند، این را از حضرت امام صادق گرفتند از جای دیگر که نگرفتند. این «رُوی» نیست یا شخص معین بگوید که «قال جعفر بن محمد» که یک مرسله باشد نیست می‌گوید همه این آقایان که این حرف را می‌زنند همه‌شان از وجود مبارک امام صادق نقل کردند. [۱۷]

پس ساقی اگر خدا شد ﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا﴾ که «یطهرهم عن» ماسوای توحید؛ این می‌شود موحد محض. این موحد محض چیزی را با خدا نمی‌خواهد، هر چه را اگر بخواهد در راه خدا می‌خواهد.

۷/انسان/تسنیم

﴿قَدَرَهُمْ يَحْوِضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾، آن روز چه روزی است؟ فرمود روزی است که اینها از قبر خارج می‌شوند: ﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا﴾؛ شتابزده؛ یعنی اینها را شتابان‌شتابان می‌آورند. کجا می‌آورند؟ ﴿كَانَتْهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ﴾، در دنیا اگر می‌خواستند پیش بت‌ها، پیش این اصنام و اوثام حرکت کنند با شتاب حرکت می‌کردند، الآن گویا پیش این بت‌ها می‌خواهند بروند، به سرعت، با اشتیاق می‌روند تا بیفتند در آن گودال. ﴿كَانَتْهُمْ إِلَى نُصْبٍ﴾، هم به معنای انصاب و اوثان و اصنام آمده هم به معنی علامت آمده است. افاضه با «ضاد»؛ یعنی با سرعت حرکت کردن. اینکه درباره حاجیان دارد که وقتی غروب عرفات شده: ﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾، [۳۲] این لازم است، متعدی نیست؛ یعنی از عرفات حرکت کنید به طرف مشعر، همان طوری که دیگران این کار را می‌کنند، ﴿ثُمَّ أَفِضُوا﴾؛ یعنی متحرکانه بیایید، همان طوری که توده مردم از عرفات می‌آیند به طرف مشعر. ﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ که فعل لازمی است، متعدی نیست. ﴿يُوفِضُونَ﴾؛ یعنی حرکت سریع دارند به طرف آتش. ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ﴾؛ کم‌کم آثار ترس در اینها ظهور کرده و آثار ذلت تمام بدن آنها را پوشانده است: ﴿ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾، که در صدر همین سوره مبارکه «معارج» از معاد سخنی به میان آمده است.

۱۸/معارج/تسنیم

////////

//////////

درباره بهشتی‌ها هم همین‌طور است. درباره بهشتی‌ها معنای بهشت و تنعم بهشت را اینها با «علم الیقین» می‌دانند. وقتی وارد صحنه قیامت شدند از نزدیک بهشت را می‌بینند، وقتی وارد بهشت شدند، خودشان می‌شوند بهشت، طبق بخش پایانی سوره

مبارکه «واقعۀ» و اما اگر کسی از مقربین شد: ﴿فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾، نه «فله جنۀ نعیم» یا «له روح». همان طوری که جهنمی خود می شود هیزم و گر می گیرد، این بهشتی خود می شود جنت، خود می شود روح، خود می شود ریحان؛ البته نعمت های فراوان دیگری هم هست که بیرون از ذات اوست. آنها «الی ما شاء الله»؛ اما خود همین شخص ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾؛ [۲۴] در مسائل توحید همین طور است، در مسائل دینی همین طور است.

پس ما یک «علم الیقین» داریم، یک «عین الیقین» داریم، یک «حق الیقین». آنجا فرمود: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾، «حق الیقین» این است این سه مرحله. پس این راه باز است که اگر کسی «علم الیقین» او کافی بود به «عین الیقین» می رسد و از «عین الیقین» به «حق الیقین» می رسد.

بعد فرمود حالا که این چنین است، نام مبارک حق را که عظیم است، او را تسبیح بکن! مستحضرید ما موظف هستیم نام «الله» را اکرام بکنیم، اجلال بکنیم، تسبیح بکنیم، تنزیه بکنیم، این یک وظیفه دینی ماست؛ اما آنچه مهم است، این اسمای لفظی نیست، این اسمای لفظی برای ما حرمت خاص دارد، بدون وضو نمی شود مثلاً دست زد و امثال آن. اما آن اسمی که در «دعای کمیل» [۲۵] است، در «دعای سمات» [۲۶] هست، در «دعای ندبه» است: ﴿وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ [۲۷] خدایا تو را قسم می دهیم به آن اسمی که با موسای کلیم در طور چه گفتی! با فلان پیغمبر در فلان منطقه چه گفتی! آن اسم دیگر لفظ نیست و اسم اعظم هم لفظ نیست که کسی مثلاً این لفظ را بگوید تا بتواند مُرده را زنده کند یا از شهری به شهری برود و «طیّ الأرض» داشته باشد. اسمای الهی کلّ جهان را پُر کرده است، همان فیض الهی است، فعل الهی است، کار خداست، آنها هستند که جهان را پُر کردند. اگر کسی با آن فیض و کار خدا تماس داشته باشد، بله می تواند خیلی از کارها را انجام بدهد.

این اسمایی که ما داریم «اسماء الأسماء» است؛ یعنی این الفاظی که ما داریم، اسم است برای آن مفاهیم. آن مفاهیم اسم هستند برای آن حقایق خارجیّه. آن حقایق خارجیّه مظاهری دارند که بهترین و برترینش اهل بیت هستند. این اهل بیت (علیهم السلام) می شود مرحله چهارم. آن حقایق الهی که به توحید برمی گردد، حقیقت سوم است.

این مفاهیم که در ذهن ماست، مرحله دوم است. این الفاظی که ما می گوئیم، مرحله اول است. اینها «اسماء الأسماء» است. اینها «اسماء الأسماء» هستند. آن وقت درباره خود این ذوات قدسی، می گوئیم شما اسم اعظم هستید، اسمای الهی هستید. آن حقایقی که به «الله» برمی گردد و اینها مظاهر آن حقایق هستند، آن مرحله سوم است. این مفاهیم مرحله دوم است. این الفاظ مرحله اول. ما همه این مراحل چندگانه را باید تسبیح بکنیم، تقدیس بکنیم، تنزیه بکنیم. قسمت ۱۱ / حاقه / تسنیم

در اینجا فرمود چون ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ نمی دانند که در آنجا چه خبر است؛ لذا فرمود: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا﴾ [۱۲]، یک؛ ﴿وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾؛ یعنی فوق مشیئت اینهاست. یعنی چیزهایی هست که اصلاً نمی خواهند، چون وقتی ندانند چه چیزی را بخواهند؟! این را ذات اقدس الهی فرمود ما برای مؤمنین ذخیره کردیم. این ﴿جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ به آن قسمت برمی گردد؛ وگرنه این جنّاتی که ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است، در اینها هم نعمت هایی است که انسان نمی تواند بررسی کند. اینها مربوط به لذت های جسمانی نیست و مربوط به جسم است. آن مربوط به معاد روحانی است. قسمت ۸ / قلم / تسنیم

## خواب و رویا مقدمه باور معنویت

در بهشت، بهشت عقلی زمان و مکان ندارد اما بهشت مثالی زمان و مکان دارد. الآن ما که اینجا حرف می‌زنیم بدن ما گفتار ما گفتن و شنیدن همه اینها در فلان مکان در فلان زمان است، اما یک معارف عقلی که می‌فهمیم این مطالب عقلی که زمان و زمین ندارد. در بهشت یک سلسله معارفی هست که زمان و مکان ندارد، اما بدن و سایر موارد، اینها زمان و مکان دارند اما زمان و مکان مثالی؛ ما خصوصیاتش را که آشنا نیستیم ولی مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد هشتم کافی که بسیار لطایف فراوان روایی در این جلد هشتم است گرچه مثل جلد اول و دوم نیست ولی خیلی مطالب شیرین در این جلد هشتم است.

در جلد هشتم کافی مرحوم کلینی این روایت را نقل می‌کند که در صدر خلقت انبیا (علیهم السلام) برای بشر مطالبی را می‌گفتند. مستحضرید که بشر اولی به استثنای حضرت آدم که «خليفة الله» بود از اسمای الهی برخوردار بود معارف علمی بسیار کم بود. قابیل که برادرش هابیل را کُشت ماند که چه کار بکند؟

این قدر بلد نبود که بدن را دفن کند تا اینکه یک غرابی را یک کلاغی را ذات اقدس الهی مأموریت داد در حضور قابیل این خاک‌های را کنار بُرد یک چیزی را درون خاک گذاشت بعد روی آن خاک ریخت تا به او بفهماند که برادرت را این طور باید دفن کنی ﴿لِيرِيَهُ كَيْفَ يُوَارَى﴾ [۱۷] بشر اولی این بود. مرحوم کلینی از امام (سلام الله علیه) نقل می‌کند که بشر اولی می‌خوابید ولی خواب نمی‌دید؛ بعد حرف انبیا را هم گوش نمی‌داد می‌گفتند ما اگر حرف شما را گوش بدهیم چه می‌شود؟ ندهیم چه می‌شود؟ می‌فرمود بعد بهشتی هست نعمتی هست و کیفری در قبالتش هست؛ اینها انکارشان بیشتر می‌شد می‌گفتند کسی که مُرد تمام می‌شود می‌رود عالم دیگری باشد نیست. بعد خدا رؤیا را نصیب اینها کرد که اینها در عالم خواب چیزهایی را می‌دیدند.

می‌آمدند نزد انبیایشان می‌گفتند اینها چیست که ما در عالم خواب می‌بینیم؟ انبیا می‌فرمودند اینها نمونه آن حرف‌هایی است که ما به شما می‌گوییم شما توقع نداشته باشید کسی از این قبرستان در بیاید توقع نداشته باشید آن نعمت‌های بهشتی نظیر کارهای دنیا باشد این چیزی که شما می‌بینید شبیه آن چیزی است که ما می‌گوییم. [۱۸]

ما یک وجود مثالی داریم و یک تمثّل داریم شب داریم روز داریم الآن کسی که خواب می‌بیند خواب می‌بیند که مثلاً ده شب شد بیست شب شد شب‌ها این طور شد روزها این طور شد، این تمثّل شب است نه شب مثالی. آنجا هم شب تمثّلات ممکن است باشد. هزارها اسرار در عالم بهشت است خیلی‌ها برای ما روشن نیست که چه طور هست.

ممکن است در همین شب‌های دیگر باشد؛ ولی یک بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که آن را ابن ابی الحدید می‌گوید من از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار خواندم و هر بار خواندم برای من تازگی داشت؛ [۱۹] آنجا حضرت دارد که «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ طَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا»، [۲۰] چه شب بمیرند چه روز بمیرند از نیش زمان و زمین بیرون می‌آیند سرمدی می‌شوند؛ «طَعَن» یعنی کوچ کردن. انسان چه شب کوچ بکند چه روز کوچ بکند «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ طَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا» «علی‌ای حال» تمثّل شب تمثّل روز یک مطلب است شب مثالی و روز مثالی یک مطلب دیگر است و البته قابل جمع هم هست. قسمت ۸/انسان/تسنیم

## ابدیت بهشت

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا﴾ این اباحه است یعنی هر طوری که شما بخواهید در اختیار شماسست میل کنید از قدحش استفاده کنید منتها آدم آنجا به ثبات می‌رسد درک مسئله بهشت که حریم خصوصی ماست ما هستیم و ابدیت ما. اگر یک میلیارد سال و دو میلیارد سال بود یک حساب دیگر داشتیم ما هستیم که هستیم که هستیم که هستیم.

بنابراین فکر ابدی کار ابدی لازم است. کاری که برای این دنیا باشد آن آقا خوشش بیاید آن آقا بیسندد اینها آنجا خریدار ندارد فقط کاری که الهی باشد می‌ماند چون باید ابدی باشد. چیزی که غیر الهی باشد رفتنی است آنجا جایش نیست؛ ما هستیم و ابدیت ما! مرگ را می‌میراندند به صورت کبش املح درمی‌آید، [۲۳] مرگ مرده شد دیگر مرگی نیست یعنی انتقالی نیست؛ منتها ما ابدی بالغیر هستیم ذات اقدس ابدی بالذات است. خیلی حرف است که ما یک موجود ابدی بشویم و هیچ مرگی هم درباره ما نباشد، جز کار ابدی انسان را در آن عالم ابد نجات نخواهد داد.

﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ اختصاصی به شما ندارد امم قبل هم همین طور بودند ﴿وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾؛ حالا این برای دنیای مکذبین است: ﴿كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا﴾؛ هر چه می‌خواهید بخورید هر چه می‌خواهید لذت ببرید لذت ببرید اما ﴿قَلِيلًا﴾. در بخش‌های دیگر فرمود: ﴿كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ﴾ [۲۴] این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) خیلی راهگشا بود که حضرت فرمود در فضل علم همین بس که خدای سبحان علما را با ملائکه یکجا ذکر می‌کند در همان اوایل سوره مبارکه «آل عمران» که ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ﴾؛ [۲۵] بقیه در این روایت نیست، [۲۶] ولی بقیه را می‌شود از روایت فهمید که اگر این قرآن ارزش آور است، مقارنه عالم و فرشته ارزش آور است، مقارنه بهره‌وران از طبیعت با دام هم اعلام خطر است؛ آنجا دارد: ﴿كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ﴾، ﴿مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ﴾ [۲۷] این باید بداند که چه خبر است قدری خودتان بخورید قدری به دام‌هایتان بدهید پوستش برای دام شماسست مغز این خربزه برای خود شما! این باید بفهمد این آیه چه می‌خواهد بگوید ﴿كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ﴾، ﴿مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ﴾. این ﴿كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا﴾ هم از همان قبیل است ﴿كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ﴾ برای اینکه چیزی را باور ندارید ﴿وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾. قسمت ۶/مرسلات/تسنیم

## اعمال صالح نور روشنگر راه در بهشت

نور بهشت به وسیله مردم بهشتی است، آنجا نه شمس و قمر هست نه برق و لامپ و سیم. این ﴿نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ [۱۲] آدم به جایی می‌رسد که فضای زندگی را با نور خود روشن می‌کند. از ما هم خواستند زندگی‌تان را امنیت‌تان را با عمل و عقیده طیّب و طاهرتان تأمین بکنید بهشت این است وگرنه در بهشت نور زائدی که نیست ﴿نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾.

قرآن کریم ایمان را نور می‌داند، اعتقاد حق را نور می‌داند، فضایل نفسانی را نور می‌داند، اعمال خیر را نور می‌داند، کفر را ظلمت می‌داند، اخلاق بد را ظلمت می‌داند، اعمال بد را ظلمت می‌داند، بنابراین آن انسانی که از نظر عقیده موحد است، از نظر اخلاق عادل است، از نظر اعمال وظیفه‌شناس است، نوری است که در بین مردم حرکت می‌کند و دیگران را هم روشن می‌کند و سیره او

روشنگر جامعه خواهد بود که ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ [۱۵] دیگری که از نظر عقیده و از نظر خلق و از نظر عمل تیره است: ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ [۱۶] لذا در سوره «نور» کافر را می‌فرماید؛ مثل کسی است که در دریای پُر موج، در شب تار که ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ تشبیه می‌فرماید، انسان وقتی که جلو خود را نبیند، راه را نبیند، در ظلمت است. کسی که بی‌راهه می‌رود و بی‌راهه فکر می‌کند، این در ظلمت است. حالا نمونه‌های این نور را در همین سوره «ابراهیم» بیان می‌فرماید.

در همین سوره بعد از چند آیه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [۱۷] ما موسای کلیم(علیه السلام) را با آیات مان فرستادیم، گفتیم که این بنی اسرائیل را از ظلمت به نور بیاور! معلوم می‌شود پذیرفتن کسی که می‌گوید ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [۱۸] این ظلمت است، زیر ستم بودن کسی که ﴿يُدَّبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ [۱۹] این ظلمت است موسای کلیم(علیه السلام) مأمور شده است که اینها از ﴿الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ خارج کند، از غیر خدا به «الله» اینها را منتقل کند: ﴿أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. در صدر این سوره، فرمود تو مردم را از ظلمات به نور خارج می‌کنی ﴿يَا ذُن رَّبِّهِمْ﴾؛ اما به موسای کلیم نفرمود: «اخرج قومك من الظلمات الى النور باذن ربك» برای اینکه همین امر إذن است، همین امر خود إذن است و فرمان، ﴿أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، آن‌گاه که اینها در برابر غیر خدا خاضع هستند و حکومت طاغوت را امضا می‌کنند، می‌شود ظلمت. وقتی می‌شوند مؤمن و حکومت طاغوت را محکوم می‌کنند، می‌شود نور، ﴿أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [۲۰] این مسئله خارج کردن مردم از ظلمت جهل به ظلمت به نورانیت علم، از ظلمت کفر به نورانیت ایمان و مانند آن، این هدف نهایی انبیاست،

اگر جامعه‌ای نورانی شدند، قهراً عمل صالح می‌کنند، عمل صالح زمینه است که انسان نورانی بشود و اگر نورانی شد، قهراً عمل صالح از او صادر خواهد شد، پس تنزیل آیات بینه برای آن است که رسول خدا(علیه آلف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ) مردم را از ظلمات به نور خارج کند، در ذیل آیه فرمود: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾، این رأفت الهی است و رحمت الهی است که از راه آیات بینه شما از ظلمت‌ها به نور خارج می‌کند.

انسان یا تحت ولایت «الله» است یا تحت ولایت شیطان اگر در مرحله عقیده و خُلق و عمل در بستر مسقیم بود، تحت ولایت «الله» است که ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [۲۱] و اگر در این ابعاد سه‌گانه منحرف بود، تحت ولایت شیطان است که ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾، مگر اینکه خدای متعالی فرمود، گرچه خدا رؤوف و رحیم است، گرچه بر عبد خود آیات بینه را فرو می‌فرستد تا شما را از هر ظلمتی به نور منتقل کند؛ اما شرطش یادآوری خداست که شما هم به یاد خدا باشید، اگر انسان به یاد خدا بود، خدا بر چنین انسانی صلوات می‌فرستد، اگر انسانی در مسیر یاد «الی الله» بود، مشمول صلوات رسول الله(علیه آلف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ) هم هست،

این مقدار قرآن به انسان وارسته وعده می‌دهد. انسان می‌تواند به جایی برسد که هم خدا، هم فرشتگان خدا، هم پیام‌آور خدا بر او صلوات بفرستند، اگر از این طرف ما نسبت به ساحت قدس رسول خدا(علیه آلف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ) عرض ادب می‌کنیم و صلوات می‌فرستیم، از آن طرف هم صلواتی که درخور آنها و ما لایق آن صلوات باشیم، بر ما صلوات می‌فرستند.

این معنا را در سوره مبارکه «احزاب» بیان کرد، فرمود در سوره مبارکه «احزاب» اول ما را به ذکر خدا، به نام خدا و به یاد خدا دعوت کرد، فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾، آن گاه فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾ [۲۲] خدایی است که بر شما صلوات می فرستد و ملائکه الهی هم بر شما صلوات می فرستند و این صلوات خدا و فرشتگان خدا برای آن است که ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [۲۳] شما را نورانی کند، چون ﴿وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾، به مؤمنین رؤوف و رحیم است، از این جهت می خواهد آنها را نورانی کند و راه نورانی کردن مؤمن آن است که خدا نسبت به آنها درود بفرستد، صلوات بفرستد،

پس خدا بر مؤمنین لایق، صلوات و صلواتی دارد که این تسلیه الهی، این صلوات خدا و فرشتگان، انسان را از هر ظلمتی به نور خارج می کند که ﴿مِنَ الظُّلُمَاتِ﴾، با آن جمع معنی به «الف و لام»، از هر تاریکی و تیرگی رهایی می بخشد و نورانیت می آورد: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، تعلیلی که در ذیل آیه است، این است که ﴿وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾. قسمت ۷/حدید/تسنیم

فرمود: ﴿وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾؛ راه راست را گم کرده. ما یک راه راستی به شما نشان می دهیم که این راه مستقیماً به بهشت می رسد از این راه فاصله گرفتید خودتان را به زحمت انداختید، این آدرس مستقیم است. آدرس بهشت از عبادت می گذرد از حق می گذرد، از خیر می گذرد، از حسن می گذرد، از صدق می گذرد «الحق و الصدق و الخیر و الحسن» سبیل الله هستند این مستقیم به بهشت می رسد. قسمت ۱/ممتحنه/تسنیم

در بهشت روشن روشن است، نور است، در بهشت جا برای ظلمت و تاریکی نیست. در صحنه قیامت چون هر کس نور دارد، نور را به همراه خود می برد. در همین سوره مبارکه «حدید» که دارد: ﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾ [۳۴] دیواری است این طرفش عذاب است. دیوار به این معنا که حالا یک دیوار بکشند که نیست؛ یعنی حجابی هست. این شخص ﴿يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ﴾ [۳۵] اینجا پای خود را هم نمی بیند.

شما صحنه قیامت که مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در بحار ترسیم کرده، ملاحظه بفرمایید! این اصلاً جای پای خود را هم نمی بیند. با اینکه کنار هم ایستاده اند. [۳۶] این ﴿نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ این طور است. در بهشت همه شان نورانی هستند، البته با یک تفاوت درجاتی. فرمود به دو قسمت تقسیم کرد: اصحاب یمین و اصحاب شمال.

کسانی که نامه اعمال دست راستشان است یا نامه اعمال دست چپشان است. در سوره مبارکه «واقع» تثلث است. در سوره مبارکه «مطفین» هم تثلث است. آنجا فرمود کتاب ابرار ﴿لَفِي عَلِيِّينَ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ \* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ اینجا درباره کسانی که نامه اعمالشان به دست چپ داده می شود، می گوید: ﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أَوْتِ كِتَابِيَهٗ﴾، این «هاء»، کلمه تحسّر و اینهاست. ای کاش نامه من به دست من نمی رسید! آن روز که می گوید ای کاش! نظیر همین حرفهایی است که هر وقت در دنیا به خطر می افتاد، می گفت ای کاش! ولی بیدار نمی شد. همه اینها آنجا ظهور می کند.



ای کاش من نمی فهمیدم که حساب من چیست! حسابت را در آنجا که ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾: [۳۷] ما کتاب را از درونش در می آوریم، آن وقت چگونه ﴿أَدْرِ مَا حِسَابِيهٗ﴾؟ این کتاب را از کجا در می آوریم؟ ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾، بعد می گوییم: ﴿طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾؛ [۳۸] خودت نحس هستی! آنها می گفتند که «تطیر»؛ یعنی «تشموم»؛ کسی را بدقدم دانستن! در آن سوره می فرماید که ﴿طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾، شما خودتان نحس هستید. ما نحسی در عالم نداریم.

چه چیزی نحس است؟ همان روزی که ﴿فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾، [۳۹] برای انبیا و مؤمنین روح و ریحان بود، وگرنه ذات این روز نحس باشد که نیست. فرمود درباره عاد و ثمود و اینها ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾، [۴۰] ﴿فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾، همان روز نحس مستمر برای پیغمبر و مؤمنون روز سعد مستمر بود. وگرنه روز ذاتاً نحس باشد که نیست؛ نظیر سرد و گرم. بعد فرمود: ﴿طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾، نحسی شما با خود شماست، ما که نحسی نیاوردیم اینجا. اینجا هم می فرماید: ﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾؛ ای کاش آن مرگی که بار اول آمده بود، برای همیشه ما را از بین برده بود! مقطعی نبود.

﴿يَا لَيْتَ﴾ آن مویه اولی، ﴿كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾. برای اینکه ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهٗ﴾، امروز ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾، [۴۱] فردا می گوید: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهٗ﴾. ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهٗ﴾، امروز می گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِّصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي﴾، [۴۲] فردا می گوید: ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهٗ﴾. در این حالت فرمود: ﴿خَذُوهُ فَعُؤُوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾، این در دنیا فشار می آورد، اهل ربا بود، اهل رشا بود، بر مردم سخت می گرفت. در جهنم هم جایش تنگ است، این طور نیست که یک جای وسیع را به او بدهند، بگویند اینجا بسوز! ﴿مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾؛ [۴۳] این طور نیست که حالا یک جای وسیعی را بدهند، بگویند بسوز! آنجا هم جایش تنگ است، بسته است، زنجیری است: ﴿مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾. همان طور که دیگران را می بست. قسمت ۷/حاقه/ تسنیم

#### مومنین و متقین در بهشت

﴿وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [۱۲] اینها را می گویند تابعین؛ آنها که خودشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک نکردند بعد از مهاجرین و انصار آمدند، طبقه دوم هستند، اینها کسانی هستند که می گویند خدایا ما را بیمارز، برادران ایمانی ما را بیمارز که قبل از ما بودند و پیشگامان بودند: ﴿وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾؛ اما حرفی می زنند که بهشتیان به آن حرف رسیدند، این خیلی مهم است می گویند: ﴿وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ خدایا کینه هیچ مؤمنی را در دل ما راه نده! اینها بهشتی هستند، خودشان الان در بهشت زندگی می کنند، راحت هم هستند انسان هر چه می کشد و می کشد از آن کینه درونی می کشد اگر منتظر است که روزی دشمنش سقوط بکند و این انتظار هر لحظه برای او سوزشی به همراه دارد.

اگر آن دشمن به مقامی رسید برای اولین بار این رنج می برد، چرا؟ در قرآن دارد که بهشتیان نسبت به هم بی کینه هستند: ﴿وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾، [۱۳] اولاً آدم کینه دار بهشت نمی رود، ممکن نیست! اگر کسی کینه برادر مسلمان را در دل داشته باشد به این آسانی او را به بهشت راه نمی دهند. حالا کجا فشار می بیند تا از او بگیرند و او را درمان کنند خدا می داند «عند الاحتضار» است؟ «فی البرزخ» است؟ «فی الموقف» است؟ در کدام موقف است به هر حال تا معالجه اش نکنند و جراحی نکنند و

کینه را از او نگیرند این شخص به بهشت راه ندارد؛ مگر کسی کینه کافر و منافقی را در دل داشته باشد؛ اما کینه مسلمانی را در دل داشته باشد این چنین نیست، چون در بهشت فقط و فقط جای کسانی است که بی کینه هستند: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾؛ هیچ کینه‌ای احدی نسبت به احدی ندارد حالا ﴿مُتَكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾ [۱۴] یعنی چه؟

اینها همیشه روبه‌روی هم هستند روی تخت‌ها نشستند که هرگز از یکدیگر غیبت ندارند، هر کس هر کسی را خواست ببیند می‌بیند، اینها اصلاً غیبتی ندارند همواره شهود دارند یک مطلب دیگر است؛ اما هیچ کینه‌ای در دل اینها نیست. همین وصف بهشتی‌ها را تابعین مهاجر و انصار از خدا مسئلت می‌کنند می‌گویند: ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ خدایا مبادا به وسیله چیزهایی که زودگذر است برای ما هم نیست به دست ما هم نیست دیگری ترقی کرد به من چه؟

دیگری به آن مقام رسید به من چه؟ اگر حساب فقر و غنا در دنیا بود انسان باید تلاش و کوشش بکند به جایی برسد؛ اما اگر ﴿الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ﴾ [۱۵] است، دیگری به جایی رسیده ما اگر خواستیم کار خیر بکنیم راه خیر فراوان است. اگر کسی - خدای ناکرده - کینه برادر مسلمانی را در دل جا داد یقین بداند که به این آسانی‌ها بهشت نخواهد رفت. حالا می‌دانید گرفتن یک وصف از درون انسان کار آسانی هم نیست. اینهایی که بعد از مهاجر و انصار آمدند حرف آنها این است که ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ اینها دفع مرض را می‌خواهند، می‌کوشند که مریض نشوند؛ البته اگر کسی به این مرض مبتلا شد باید تلاش و کوشش کند که برطرف کند؛ اما دعای اینها دعای دفعی است راه انبیا را دارند می‌روند نه دعای رفعی؛ نمی‌گویند کینه آمده را بردار ﴿غَيْرُ سَوْءَ حَالِنَا بِحَسَنِ حَالِكَ﴾ [۱۶] این برای بعضی از مراتب است.

این ﴿لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ برای آن کسانی است که در دفع این امور می‌کوشند. خدایا کاری نکن که این قلب ما کینه دیگری را بپذیرد. وقتی قلب ما کینه دیگری را نپذیرفت راحت است، آن وقت جا دارد برای خیلی از معارف و علوم. این سه گروه را قرآن با این سه وصف ممتاز یاد می‌کند. درباره مهاجرین فرمود: ﴿يَبْتَغُونَ﴾، ﴿يَنْصُرُونَ﴾ درباره انصار فرمود: ﴿يُحِبُّونَ﴾، ﴿يُؤْتِرُونَ﴾، ﴿وَلَا يَجِدُونَ﴾ درباره تابعین هم فرمود: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ اینها، اگر همه اینها عطف بر آن فقرا باشد، آن وقت مال می‌شود «دولة بین الفقراء من المهاجرین و الأنصار و التابعین» این چنین می‌شود، مال باید به اینها برسد اینها هم کسانی هستند که ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ مال باید به دست اینها باشد اگر این «واو» ﴿وَالَّذِينَ﴾ «واو» عطف نباشد و استیناف باشد چه اینکه عده دیگری از مفسرین گفتند این بیان مصرف نیست البته، فقط بیان حال مهاجرین است و انصار است و تابعین؛ اما نظر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این است که این «واو» عطف است؛ یعنی مال باید در این محورها دور بزند.

مال باید به دست کسی باشد که خودش حاضر است گرسنه بخوابد و دیگری گرسنه نماند، مال باید به دست این گروه‌ها باشد، نه اینکه فقط همان حالا که فرمود: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ جنبه نفی دارد؛ اما طرح عملی آن چیست؟ پس به دست چه کسانی باید باشد؟ به دست این گروه باید باشد این یک تطفن خوبی است. قسمت ۱۰/حشر/تسنیم

اما این مسئله که فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ﴾؛ برای اینکه روشن بشود قیامت هم بهشت دارد هم جهنم دارد هم پاداش دارد هم کیفر دارد بخش کوتاهی در این سوره مبارکه «مرسلات» درباره پاداش متقیان است. درباره متقیان یک بیان نورانی از امام باقر (سلام الله علیه) است که فرمود: اگر درهای آسمان و زمین به روی بنده‌ای بسته باشد او اهل تقوا باشد خدا او را نجات می‌دهد. [۱۲]

آنچه الآن شما می‌بینید مشکل جامعه ایران شیعی را نجات داد همین تحمل او در برابر این تحریم‌هاست این تحریم خیلی کمرشکن است؛ از طرفی هم خیانت‌های داخلی کمرشکن است اختلاس داخلی و نجومی داخلی کمرشکن است از طرفی هم تحریم‌ها کمرشکن است اما به هر حال ایران راست‌قامت ایستاده است.

یک بیان نورانی مرحوم کلینی در جلد هشت کافی از اهل بیت در حضور اهل بیت نقل کرده است که آن بیان خیلی درس‌آموز است. وقتی خواستند اباذر را از مدینه تبعید کنند دستور باطلی رسید که هیچ کس اباذر را بدرقه نکند ولی وجود مبارک حضرت امیر اعتنا نکرد حسینی(سلام الله علیهما) هم حضور داشتند، برخی از اصحاب خاص حضرت هم حضور داشتند.

اباذر را تا مرز مدینه بدرقه کردند وقتی خواستند او را به ربه تبعید کنند. ربه یک منطقه بسیار ضعیفی است بین مدینه و مکه که الآن کسی بخواهد چهار تا بز داشته باشد آنجا را اداره کند سخت است چه برسد به آن روز، خیلی کم‌آب است خیلی سخت است. قبر مطهر اباذر هم در آن سنگ‌هاست اثری از قبر نیست ولی می‌دانند که اینجا قبر اباذر است.

وقتی خواستند او را تبعید کنند هر کدام از این ذوات قدسی وجود مبارک حضرت امیر امام حسن امام حسین(علیهم السلام) فرمایشی فرمودند. بعد توصیه کردند او را به صبر و بردباری. ظاهراً این را خود اباذر گفت آن هم در حضور حجت الهی گفت و اگر این حرف اغراق بود یا مورد قبول نبود آنها اعتراض می‌کردند. حرف اباذر این است که من در مکتب شما این را آموختم که اگر هیچ قطره بارانی از بالا نیاید و بستر زمین نظیر مس یک فلز گداخته باشد که هیچ علفی از روی زمین نروید من معتقد هستم که خدا می‌تواند رازق باشد؛ یک چنین اعتقادی حق است و آدم راحت است، این آدم را نجات می‌دهد همین طور هم بود و وجود مبارک حضرت امیر این را تصدیق کرد؛ [۱۳] منتها ما همین مقداری که بلدیم عمل بکنیم و بین ما خلافتی نباشد اختلاسی نباشد، بانک‌های ما تشکیلات ما مسئولین ما همین مقداری که هست یقیناً خدا رفاه همه را تأمین می‌کند این فایده قرآن کریم است این فایده مائده الهی است. در ذیل آیه: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [۱۴] از وجود مبارک امام باقر حدیث است که اگر تمام درها بسته باشد خدا نجات می‌دهد چون درها در برابر خدا که بسته نیست، او ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [۱۵] است. وقتی هاجر به ابراهیم(سلام الله علیهما) گفت «الی من تدعون»، حالا موقع خداحافظی شد.

آنجا هیچ - به نحو سالبه کلیه - هیچ جا برای زندگی نبود آن اطرافیان که دامداری داشتند و باغداری داشتند فاصله‌های خیلی زیاد اصلاً می‌دیدند پرنده‌ای در فضای مکه پرواز نمی‌کند برای چه چیزی پرواز کند؟ کجا برود؟ نه آبی آنجا هست نه علفی است نه زندگی است؛ پرنده به هر حال یک جایی می‌رود که آبی بنوشد. بعد از یک مدتی دیدند که پرنده‌ها حالا پرواز می‌کنند روی سر مکه آنجا هم رفت و آمد دارند. هاجر(سلام الله علیها) به وجود مبارک ابراهیم خلیل گفت شما حالا مأموریت پیدا کردی من و اسماعیل را اینجا گذاشتی می‌خواهی بروی بسیار خوب، «إِلَى مَنْ تَدْعُنَا» به چه کسی می‌سپاری؟ اینجا احدی که نیست نه آبی است نه زندگی است به چه کسی می‌سپاری داری می‌روی؟

وجود مبارک خلیل حق که «خلیل من همه بت‌های آزی بشکست»؛ [۱۶] گفت «إِلَى رَبِّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ» این سرزمین به هر حال صاحبی دارد چه عقیده‌ای است! او هم گفت چشم. این باور کردنی نیست، احدی در این سرزمین نیست. بعد وقتی که ناله این کودک درآمد این «هَلْ بِالْبَوَادِي مِنْ أَنْبَسٍ» [۱۷] بین صفا و مروه چند بار گشت زیر پای اسماعیل چشمه زمزم جوشید، الآن بیش از چهارهزار سال است الآن ما که در منطقه‌های تابستانی می‌رویم کناره‌های دماوند، این شهر دماوند دامنه کوه دماوند است.

سالی که برفش کمتر باشد این چشمه خشک می‌شود با اینکه چند قدمی قله است برف فراوان می‌آید باران زیاد می‌آید، منتها اگر یک قدری سالی یک قدری کمتر باشد این خشک می‌شود. مکه که جای برف و تگرگ و باران زیاد نیست این خداست.

اینکه به نسیه وعده نمی‌دهد اینکه به چیزی شده وعده می‌دهد فرمود: «إِلَى رَبِّ هَذِهِ الْبَيِّنَةُ» این سرزمین به هر حال صاحبی دارد، به صاحبخانه دادم، به صاحب این سرزمین دادم. پس همان بیان نورانی که مرحوم کلینی در حضور وجود مبارک حضرت امیر رخ داد او را نقل کرد این می‌شود حق؛ هم این جریان و اصل کلی هم این است که «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» کمی ما مقاومت بکنیم و قدری مسئولین به عقل و عدل بیایند این کشور بهشت است چون همه چیز در آن هست. غرض این است که اگر کسی - خدای ناکرده - مقداری از بیت‌المال بگیرد این در دستش می‌ماند.

این شخص اگر از جهنم نمی‌ترسد از آبروریزی بترسد؛ این طور نیست که یک وعده خشک و خالی باشد. فرمود عالم مثل حلقات ریاضی است اگر کسی - خدای ناکرده - این عدد هشت را که بین هفت و نه است بگیرد در دستش می‌ماند یک روز بعد از فلان اختلاس در می‌آید نجومی در می‌آید رسوایی در می‌آید. فرمود: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» [۱۸] با هندسه با اندازه. حرف همین طور است نگاه همین طور است مال همین طور است حق همین طور است حکم همین طور است.

فرمود: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ». پس کفار آن طور هستند که «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطومِ»، با آن تهدیدهای یاد شده. متقین همین‌هایی هستند که فرمود «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» هستند. این قبلاً هم عرض شد که این «جَنَّاتِ النَّعِيمِ»، غیر از آن «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» [۸] است. عدد جنات چقدر است را که خدا می‌داند. فرمود: «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»، [۹] بعد فرمود: «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ»، [۱۰] این باغ‌ها چقدر است؟ چه تفاوتی بین اینهاست؟ چه اعمالی در باغ‌ها هست؟

آن را خدا می‌داند. فقط اجمالش این است که یک بخش از آن مربوط به لذت‌های جسمی است، یک بخش از آن مربوط به لذت‌های معنوی است؛ منتها فرمود آنچه ما می‌گوییم: «جَنَّتَانِ»، «جَنَّتَانِ»، مقداری از آن را شما می‌فهمید. بخش وسیعی از اینهاست که اصلاً به درک شما نمی‌آید و شما در دعا یا غیر دعا از خدا آنها را نمی‌خواهید. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»؛ [۱۱] که این درباره نماز شب و اینهاست. فرمود چیزهایی ما داریم که اصلاً شما خبر ندارید.

وقتی خبر ندارید چه چیزی را می‌خواهید؟ در دعا چه می‌خواهید؟ هر چه می‌خواهید برابر است؛ یعنی حوزه خواستن، دعا کردن و طلب کردن به حوزه معرفت وابسته است. آدم اگر بداند چه چیزی هست، همان را می‌خواهد. اگر بداند که در این باغ چه میوه‌هایی است، همان‌ها را می‌خواهد؛ اما اگر نداند که چیست، چه چیزی را بخواند؟! قسمت ۸ / قلم/تسنیم

## اراده بهشتیان

در قرآن کریم فرمود بهشتی‌ها هر چه بخواهند برایشان حاصل است ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا﴾ [۱۱] یعنی مشیئت اینها در طول علل و اسباب نِعَم بهشتی است هر چه بخواهند حاضر است؛ منتها در آنجا بد خواسته نمی‌شود به نحو نفی جنس که ﴿لَا لَعْنُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ﴾ [۱۲] عمده آن است که هر چه بخواهند حاصل است، نه هر چه حاصل است اینها می‌خواهند.

بعضی از نِعَم در بهشت است که اینها نمی‌خواهند نه برای اینکه اینها مایل نباشند برای اینکه نمی‌دانند. اینکه فرمود: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ چند بار این ذکر شده که این فوق مشیئت آنهاست برای اینکه درک نمی‌کنند تا بخواهند. آن نمونه‌هایی که بارها عرض می‌شد از همین قبیل است؛ الآن مؤمنین نعمت‌های فراوانی می‌خواهند اما هیچ کشاورزی، هیچ دامداری از خدا درخواست نمی‌کند ای کاش من نسخه خطی و مصحح تهذیب شیخ طوسی را داشته باشم، این نعمت را او درک نمی‌کند، نه اینکه آن نعمت نباشد. بعضی از نِعَم است که اهل بهشت درک نمی‌کنند تا بخواهند.

آن شراب مشخص شد که از کدام چشمه است، آن کاسه مشخص شد که چگونه است، آن ظرف مشخص شد ساقی مشخص شد که ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّحَلَّدُونَ﴾؛ ساقی مشخص، شراب مشخص، کاسه مشخص، اقسام حریر هم مشخص؛ حریر نازک که زیرپوش است و حریر ضخیم که روپوش است، آن حریر نازک زیرپوش به نام سندس است، آن حریر ضخیم روپوش به نام استبرق است، همه اینها مشخص شد؛ اما در آیات در جمع‌بندی نهایی می‌فرماید یک سلسله چیزهایی است که اینها حالا نمی‌خواهند تاکنون این چیزهایی بود که اینها درک می‌کردند ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾ و مانند آن. قسمت ۹/انسان/ تسنیم

## نعمتهای فوق آرزو در بهشت

می‌فرماید یک سلسله نِعَمی در بهشت است که فوق آرزوست ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا﴾، ﴿وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ [۱۱] این ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا﴾ یعنی هر چه بخواهند هست هر کسی در هر حدی لذت ظاهری بخواهد لذت باطنی بخواهد معنوی بخواهد ملکوت بخواهد هر چه بخواهد هست و به او می‌رسد. یک سلسله نِعَمی در بهشت هست که کسی نمی‌خواهد، فوق مشیئت آنهاست چرا؟ برای اینکه مشیئت انسان در قلمرو معرفت اوست انسان چیزی را که می‌داند می‌خواهد چیزی را که نمی‌داند اصلاً آرزو ندارد.

مکرر در همین بحث‌ها گذشت که یک کشاورز یا یک دامدار در طول مدت زندگی هرگز آرزو نمی‌کند که ای کاش من نسخه خطی تهذیب شیخ طوسی را داشته باشم! او اصلاً آرزو نمی‌کند. این را یک عالم یا یک فقیه آرزو می‌کند، اما یک کشاورز یا دامدار در طول مدت زندگی اصلاً به ذهنش نمی‌آید که چنین چیزی را از خدا بخواهد و بگوید خدایا آن نسخه خطی و دست‌نوشته خود شیخ طوسی را در تهذیب به من مرحمت بکن!

او اصلاً تهذیب را نمی‌شناسد در آن بخش از آیات می‌فرماید اصلاً یک سلسله چیزهایی است که اصلاً بهشتی نمی‌خواهد ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا﴾، ﴿وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ زائد بر مشیئت است؛ وقتی آدم نداند آنجا چه خبر است چه چیزی را بخواهد؟ بگوید خدایا هر چه را که من از آن لذت می‌برم بده، این را به طور کلی می‌تواند بگوید اما فلان نعمت را بده فلان نعمت را بده فلان ملاقات را بده

فلان حضور را بده فلان ظهور را بده، او اصلاً نمی‌داند تا آرزو کند؛ لذا فرمود حواس شما جمع باشد بهشت محدود به معرفت شما نیست. ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا﴾، ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ فوق مشیئت است فوق مشیئت است یعنی فوق معرفت است و فوق آرزوست.

قسمت ۷/انسان/تسنیم

### چهره بهشتیان

در اینجا فرمود: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ نه تنها صورتشان سفید است ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ﴾ اصلاً چهره اینها چهره‌ای است بشاش. ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ \* وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ \* تَتَّظَنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾ فاقره یعنی حادثه «فاقره الظهر»، کمرشکن. این نضره و سرور به اینها افزای می‌شود اینها تلقی می‌کنند.

﴿وَجَزَاهُمْ﴾ ذات اقدس الهی جزا داد اینها را ﴿بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾ مستحضرید که بهترین و گرانبهاترین پارچه و فرش و پرده در روی زمین همین ابریشم است، ما از فرش ابریشم گران‌تر که نداریم. این حریر و ابریشم و استبرق که انواع گوناگون ابریشم است در قرآن کریم دارد اینها فرش بهشتی‌هاست یک، آن هم آستر فرش اینهاست نه ابره فرش اینها دو. اگر آستر ابریشم باشد ابره چیست خدا می‌داند این در سوره «هل أتى» نیست ﴿مَتَكِّئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾ [۱۰] این «بطائن» جمع بطائنه است «الظهاره ابره دان و البطانه آستر». [۱۱] «الظهاره» آن ابره را می‌گویند، «البطانه» آن آستر را می‌گویند، آستری که طرف زمین است. آستری فرش‌های بهشتی‌ها ابریشم است حالا ابره‌اش چیست که لذا فرمود چیزهایی است که شما نمی‌دانید مشابه آن در دنیا نیست. ﴿مَتَكِّئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ﴾ فضلاً از ظواهر آن.

اینجا که فرمود ﴿جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾ این مقام نهایی اینها نیست. ﴿مَتَكِّئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ﴾ روی تخت‌ها تکیه می‌زنند که فضا و هوای اینها فضا وسیع است هوا طیب و طاهر. ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾ بعضی‌ها زمهریر را قمر معنا کردند بعضی‌ها هم زمهریر را به معنای همان شیء بارد.

﴿وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا﴾ سایه کنایه از جای خنک است سایه خیلی مطلوب است. این تخت‌ها و امثال تخت‌ها و اشجاری که هست سایه‌های اینها بر سر اینهاست که اینها در زیر سایه اشجار بهشتی، تخت‌هایی که روی آن تکیه دادند ظلال دارد سایه دارد هوای معتدل دارد تکیه می‌کنند. ﴿وَذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلًا﴾ این میوه‌هایی که همیشه رسیده است می‌خواهد برسد در دسترس است این طور نیست که اینها بروند در باغ یک میوه بچینند، خواستند میوه بچینند در دسترس اینهاست قطوف میوه یعنی چیدن میوه. این در دسترس اینهاست آسان است؛ اما حالا ساقی آنها کیست؟

﴿وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا﴾ ظرف‌های نقره‌ای و نقره‌فام و شفاف و تمیز و «قواریر» یعنی تنگ‌های بلورین و ظریف؛ چه کسی دور می‌زند اینها را و این شراب را به اینها می‌دهد؟ چون در سوره مبارکه ۴۷ که به نام حضرت است دارد: ﴿وَأَنْهَارٍ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٍ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾، [۱۳] ﴿أَنْهَارٍ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٍ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾ چهار نهر روان است اگر تنگ است اگر ظرف است از همین انهار چهارگانه یا چشمه‌های مخصوصی هم که در همین سوره

نام می‌برد یک عده آماده می‌کنند به اینها می‌دهند حالا این عده چه کسانی‌اند؟ قسمت ۷/انسان/تسنیم

## درجات و ظرفیتهای بهشتی

آن بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که بندگی خدا را تقسیم می‌کند عابدان را تقسیم می‌کند عده‌ای «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» [۳] عده‌ای «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ» [۴] عده‌ای «حَبًّا لِلَّهِ» [۵] هر کدام از اینها به مقام بالاتر رسیدند یقیناً پایین را دارا هستند کسی که به «حَبًّا لِلَّهِ» رسید یقیناً «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» و «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ» را دارد؛ اما کسی که در مقام پایین است آن بالایی را ندارد لذا آن ذوات قدسی با اینکه ﴿لَوْجَهُ اللَّهُ﴾ هست و «حَبًّا لِلَّهِ» هست، آن ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [۶] را دارند «یشتاقون إلى الجنة» را دارند اینها زیر مجموعه اینهاست، اصلشان «حَبًّا لِلَّهِ» است، این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که قرآن کریم فضای بهشت را، هوای بهشت را، تکیه‌گاه بهشتی‌ها را، شراب بهشتی‌ها را، چشمه شراب بهشتی‌ها را، ساقیان را، ظروف را، تک تک اینها را تنظیم می‌کند نام می‌برد بعد می‌گوید اینها در اختیار شماست. ظرف چقدر باید باشد؟ مظلوف چقدر باید باشد؟ ساقی چه کسی باید باشد؟ باید به اذن اینها باشد.

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا﴾ تک تک اینها را معرف می‌کند چه ظرفی باید باشد ساقی چه کسی باید باشد از کدام چشمه باید باشد چه چشمه‌ای باید باشد فضا چیست هوا چیست تختی که روی آن تکیه می‌کنند چیست؟ بعد می‌فرماید: ﴿مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ﴾ اینها ﴿مُتَّقَابِلِينَ﴾ میلیون‌ها مؤمن هستند وارد بهشت شدند فرمود اینها همه روبروی هم‌اند هیچ کس روبروی هم نیست همه‌شان روی تخت تکیه می‌کنند همه روبروی هم‌اند این در دنیا فرض ندارد در دنیا اگر یک تختی باشد آن طرف یک تختی باشد این طرف تختی، مؤمنین بخواهند روی تخت باشند دو سه نفری مقابل هم‌اند بقیه یا شرق‌اند یا غرب‌اند.

فرمود اینها ﴿مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقَابِلِينَ﴾ تمام بهشتی‌ها روبروی هم‌اند پشت سر نیستند؛ مثل دنیا نیست که پشت سر کسی حرف بزنند. یا غیبی در کار باشد همه در مشهد و مشهود یکدیگر هستند. این ظرف چه طور باید باشد؟ می‌خواهند دسته‌دار نباشد و لبه تیز هم نباشد؛ چون می‌دانید این تُنگ‌ها هم دسته دارد هم خرطوم به اصطلاح. این ظرف و قواریری که ﴿قَدْرُوهَا تَقْدِيرًا﴾ طرزی است که نه دسته دارد احتیاج به دسته داشته باشد، نه لبه تیز داشته باشد که هر جوری که اینها بخواهند هست این ظرف چقدری باید باشد؟ این هست. ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا﴾ یعنی کل این صحنه آن طور است؛ حالا شما تک تک این بخش‌هایی که گوشه‌ای از اینها در سوره «انسان» آمده ملاحظه بفرمایید فرمود زمام این دست اینهاست چه کسی باید ساقی باشد؟ ساقی باید چگونه باشد؟

چون این شخص در دنیا به غیر میل خدا کار نکرد مشوب نکرد اگر خواست نماز بخواند نماز خواند اگر خواست یک چیزی را انفاق بکند جایی بسازد کار خیری بکند درسی بخواند یک قدری این یک قدری هواس نفس یک قدری آن، اینها نبود «لله» بود. این ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۷] این طور نبود که قدری برای خدا قدری برای دیگری؛ این کریمه‌ای که می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [۸] که در بخش پایانی سوره مبارکه «یوسف» است؛ یعنی اکثر مؤمنین یک غده بدخیم شرک در کارهایشان هست خدا هست و! خدا هست با! خدا هست ولی! این اول خدا، دوم فلان شخص! - معاذالله - این شرک شرک ضعیف در غالب افراد هست. فرمود اکثر مؤمنین گرفتار چنین غده‌ای‌اند ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ

بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ». این کار خیری که می‌خواهد بکند می‌گوید بالاخره این کار خیر را برای هم‌حزبی خودم برای هم‌قبیله‌ای خودم که فلان روز به من رأی بدهد، چنین گرفتاری هست. فرمود اکثر مؤمنین یک گرفتاری شرک دارند آنکه می‌گوید حیات من و زندگی من «لله» است وارد یک فضایی می‌شود که کل فضا در اختیار اوست چه کسی باید ساقی باشد؟

از کدام چشمه باید بیاورند؟ چه شرابی باید باشد؟ ظرف چه طوری باید باشد؟ حالا اینها را هم یک پس از دیگری ملاحظه بفرمایید تا برسیم به آن بخش پایانی که این جزء غرر روایات ماست. مستحضرید در هر هزار روایت چنین روایتی پیدا می‌شود. حالا فرمودند که خود مؤمنین چکار می‌کنند اینها کسانی‌اند که ﴿لَوْجِهَ اللَّهِ﴾ اطعام می‌کنند تنها اطعام نیست تمام آن نعمت‌های دیگر و کارهای دیگری هم که انجام می‌دهند ﴿لَوْجِهَ اللَّهِ﴾ است با حصر ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ﴾، از شما هیچ توقعی نداریم که بعد آینده مثلاً جبران بکنید یا تشکر بکنید؛ یک وقت لساناً می‌خواهم تشکر کنید یک وقت می‌خواهم که در یک فرصت دیگری به ما رأی بدهید نه، این طور نیست. ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ﴾ با حصر است ﴿لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً﴾ که مثلاً مثل این کار انجام بدهید و نمی‌خواهم از ما تشکر کنید قدردانی کنید حالا آن کار خود شماست بین خود و خدایتان می‌خواهید بکنید.

چرا ما این کار را می‌کنیم؟ ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾ یومی که در هم رفته است و عصبانی است و روز خطر و غضب و پراکندگی است. کسی که «حبا لله» است «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» را یقیناً دارد آن وقت این کار را می‌کند. آن وقت ذات اقدس الهی درباره اینها چه پاداشی می‌دهد؟ می‌فرماید: ﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ﴾ اول از همین خطر دفع خطر شروع می‌کند تا به جذب منفعت برسد؛ ﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ﴾ اول خطر برطرف شد از باب دفع نه رفع. یک عده مشمول شفاعت‌اند رفع خطر می‌شود اما این ذوات قدسی از همان اول دفع خطر بود مثل استغفار اینها. استغفار دیگران با استغفار اینها فرقی این است.

استغفار دیگران برای رفع ذنب انجام شده است استغفار برای دفع ذنب انجام نشده است که ذنب نیاید نه اینکه ذنب آمده را با استغفار رد کند. ﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ﴾ پس این خطر برطرف شد. در قرآن فرمود افراد در قیامت مختلف‌اند ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ \* تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾ [۹] «فاقره» یعنی کمرشکن؛ به معنی نداری نیست فقیر به معنی گدا نیست ما چون در فارسی آن الفاظ دقیق علمی را نداریم کسی که ندارد می‌گوییم فقیر، گدا. این گدا و ندار معادل عربی‌اش فقیر نیست فاقد است فاقد یعنی ندار اما فقیر که فعل به معنی مفعول است یعنی کسی که ستون فقراتش شکسته است آنکه دستش خالی است جیبش خالی است او قدرت قیام ندارد این را می‌گویند فقیر یعنی ستون فقراتش شکسته است که قدرت قیام ندارد چه رسد به مقاومت. این چه تعبیر دقیق علمی است که قرآن درباره عظمت اقتصاد کرده است. قسمت ۷/انسان/تسنیم

﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾، همان طوری که ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾، محتمل است که منظور از «جنتان» جنتی باشد که «تجری فیه الانهار» که جسم در آن است، جنتی باشد که فرمود: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ [۲۶] اینجا هم به صورت روشن فرمود: ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ﴾، این هم جنت خداست ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾، آن جا دیگر سخن از آنهار و سخن از اشجار و سخن از اکل و شرب که نیست.



﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾، تقوا ملکه‌ای است که در انسان آن فرمانروایی را ایجاد می‌کند که جلوی نفس آماره را می‌گیرد، جلوی دهن او را می‌گیرد، جلوی قلم او را می‌گیرد. این طور نیست که زبان او باز باشد، قلم او باز باشد، دست و پای او باز باشد، همه اینها را کنترل می‌کند، او می‌شود مالک. انسان متقی مالک است، ملیک است، زبان او باز نیست، گفتند شما درس سکوت بخوانید، بلکه سکیت بشوید، بلکه ابن سکیت بشوید، این مراحل سه‌گانه یکی پس از دیگری هست، صمت و خاموش بودن که انسان هر حرفی را نزند، بیجا حرف نزند، این آزمون می‌خواهد. انسان وقتی ملیک باشد، مالک اعضا و جوارح باشد، اعضا و جوارح کار خوب می‌کنند، اطاعت می‌کنند؛ اما اگر ملیک نباشد؛ هر چه دست و پا و شهوت و غضب و وهم و خیال بخواهند انجام بدهد، این دیگر ملیک نیست. اگر کسی متقی بود، مالک اعضا و جوارح و شئون درونی و بیرونی بود، در قیامت ﴿عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ جا دارد. اگر نه، بعد از حساب.

﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾، [۲۷] مورد شفاعت شد، مورد عنایت شد، وارد بهشتی می‌شود که ﴿جَنّاتٍ وَ نَهْرٍ﴾ است؛ اما دیگر ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ باشد نیست. آن گروه خاص‌اند که ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنّتي﴾، ۱۴/قمر/تسنیم

درباره متقین می‌فرماید متقین در قیامت هم از بهشت برخوردارند، هم ﴿عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ در مقعد صدق هستند، جایگاه صدق برای آنها است. در پایان سوره «قمر» این است که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهْرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛ [۳] یعنی اینها بالفعل متقین هستند؛ ولی جزای اینها در آینده یک قسمت آن ظاهری است که همان ﴿جَنّاتٍ﴾ و یک قسمت معنوی است که ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾. دو پاداش برای متقین در پایان سوره «قمر» بیان شد از اینکه فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهْرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛ معلوم می‌شود اینها بالفعل دارای وصف تقوا هستند، جزای اینها «عند الله» است، نفرمود اینها «عند الله» متقی هستند، فرمود اینها که متقی هستند

﴿عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ که رسیدند، ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ﴾ هستند؛ یعنی جایگاه صداقت برای اینها است، صندلی صدق برای اینها است، کرسی صدق برای اینها است؛ همان طوری که از ﴿جَنّاتٍ وَ نَهْرٍ﴾ برخوردارند، از مقام صدق برخوردارند که صدق مقام است و نورانی، اینها به این مقام می‌رسند، اینها به آن پاداش می‌رسند. در آیه دوم سوره «یونس» این چنین فرمود: ﴿بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به مؤمنینی که عمل صالح کردند بشارت بده که ﴿أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ [۴] ایمان ایشان بالفعل است؛ ولی جزای اینها «عند ربّ»، «قدم صدق» است؛ یعنی استواری صادقانه و پایگاه صدق، «عند الله» برای اینها است، نه اینکه الآن اینها به آن مقام رسیده‌اند و اما در آیه سوره «حدید» که محل بحث است فرمود: ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ وَ الشّٰهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾، خود این صفت را به عند ربّ برگذار کرده است، نه جزا را؛ نفرمود اینها «عند الله» فلان مقام را دارند، بلکه فرمود اینها «عند الله» جزء صدیقین و شهدای هستند. معلوم می‌شود بالفعل به وصف صدیق و شهید موصوف نیستند، جزای اینها در قیامت آن است که به صدیقین و شهدا می‌رسند.

پس یک وقت قرآن کریم صفت را بالفعل می‌داند، جزا را به «عند الله» موکول می‌کند؛ مثل ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهْرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛ معلوم می‌شود اینها بالفعل متقی هستند؛ ولی جزای اینها «عند الله»، «جنت» است و «مقعد صدق»؛ اما در آیه سوره «حدید» که محل بحث است، جزا را به «عند الله» موکول نکرد، خود اتصاف به این اوصاف را به «عند الله»

موکول کرد؛ فرمود اگر کسی مؤمن باشد به خدا و سلسله انبیا(علیهم السلام)، او «عند الله» از صدیقین و شهداست؛ جزا را «عند الله» ندانست که بالفعل اینها صدیق و شهید باشند. پس «فکم فرق» بین اینکه بفرماید که صدیق و شهید «عند الله» جزای او چیست یا بفرماید کسی که به خدا و انبیا ایمان آورده است «عند الله» از صدیقین و شهداست.

این است که مستفاد از آقایان خواهد بود که مؤمنین به خدا و انبیا بالفعل صدیق و شهید نیستند، «یوم القيامة» به صدیقین و شهدا ملحق می‌شوند؛ نظیر همان آیه سوره «تساء» که فرمود: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ [۵] که قبلاً بحث شد؛ یعنی اگر کسی مطیع خدا و رسول او باشد در قیامت به آنها ملحق می‌شود. قسمت ۱۴/حدید/تسنیم

در قرآن کریم فرمود: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [۱۳] یک، در سوره «انفال» و «آل عمران» که بحثش گذشت، فرق این دو سوره در این دو آیه این است که برخی‌ها درجات می‌طلبند فرمود ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [۱۴] بعضی‌ها از باب اتحاد عالم و معلوم اتحاد شخص و نظیر اینکه «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا» [۱۵] آن در سوره «آل عمران» یا سوره «انفال» با این تفاوت آمده است یکی ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ یکی ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ اینجا «لام» محذوف نیست، خود این شخص این مرتبه را داراست این مرتبه است؛ آن وقت لذت‌های جسمانی هست لذت‌های روحانی هست می‌خواهند چیزهایی را بفهمند کمالاتشان زیاد بشود اینها هست. قسمت ۹/انسان/تسنیم

درجات بهشت هم متفاوت است؛ اما این طور نیست که کسی بشود جهنمی! «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» [۲۲] همه ما تابع این بیان هستیم، همه ما می‌گوییم افراد مختلف هستند: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»، مردم این طور هستند: ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ [۲۳] گفته شد، سه تا آیه بود که مفصل بحث شد: یکی ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ بود، یکی ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [۲۴] بود، یکی ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [۲۵] بود که دیگر «لام» ندارد، البته افراد مختلف هستند؛ ولی هیچ کسی نمی‌تواند بگوید من دلیلی نداشتم، کافر شدم. دلیل در درون همه ما هست و آن فطرت است، آن صحنه هست. قسمت ۲/نوح/تسنیم

فرمود اینها از هر طرف بی‌ادبی کنان به طرف تو می‌آیند و می‌گویند این پیامبری را که خود را اهل بهشت می‌داند و مؤمنین را اهل بهشت می‌داند، اگر قیامتی باشد، ما هم اهل بهشتیم و زودتر از اینها به بهشت می‌رویم. این گونه از برداشت‌ها در سوره مبارکه «کهف» هم بود که بعضی می‌گفتند که اگر این صحنه بهشت درست باشد، قیامت درست باشد، ما هم وقتی به آنجا وارد شدیم، ما بهتر از شما از آن بهشت استفاده می‌کنیم!

اگر قیامت حق باشد؛ مثل آیه ۳۶ سوره مبارکه «کهف»؛ آن رفیق می‌گفت که: ﴿مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً﴾، - معاذالله - قیامتی نیست، فکر نمی‌کنم باشد! ﴿وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا﴾؛ من الآن که اینجا در باغ خوب و مرقه‌خانه زندگی می‌کنم، اگر قیامتی باشد؛ مثل این یا بهتر را به من می‌دهند. این خیال خامی بود که اینها داشتند. خیال می‌کردند که عالم با تصادف و گزاف خلق می‌شود. اینها هم در اینجا همین حرف را می‌زنند، می‌گویند اگر معادی باشد، ما بهتر از اینها و زودتر از اینها

وارد بهشت می‌شویم: ﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكَ مَهْطِعِينَ \* عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ﴾، چه می‌گویند؟ ﴿أَبْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ﴾، حالا یا براساس باورهای باطل یا براساس استهزاء می‌گفتند این آیاتی که حضرت می‌خواند، درباره بهشت پرهیزکاران و جهنم و دوزخ تبهکاران است، اگر قیامتی باشد، ما زودتر از اینها و بهتر از مؤمنین وارد بهشت می‌شویم! در این بخش از سوره مبارکه «معارج» فرمود اینها طمع دارند که وارد بهشت بشوند: ﴿كَلَّا﴾؛ این چنین نیست. قسمت ۸ / معارج / تسنیم

بعضی اهل بهشت؛ اما تفصیله در سوره مبارکه «واقع» به یک صورت است، در این سوره به صورت دیگر است. در سوره «واقع» به اینکه ﴿وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾<sup>[۱]</sup> یاد می‌کند. اصحاب میمنه است و اصحاب مشئمه است و «سابقون» و «مقربون». آن «سابقون» و «مقربون» که در حد اعلا هستند و احياناً دارای نفوس مطمئنه هستند و به «جَنَّةِ اللَّقَاءِ» راه پیدا می‌کنند که ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>[۲]</sup> از آنهایی که دارای ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>[۳]</sup> هستند، مستثنا هستند. آنها کسانی هستند که نه تنها از اعمال خود واقف هستند، از اعمال دیگران هم واقف هستند که مصداق اعلی و اتم آنها اهل بیت هستند. ببینید آنها از نامه اعمالشان با خبر هستند که روشن است، از نامه اعمال دیگران هم با خبر هستند، در پایان سوره مبارکه «واقع» که از مقربین یاد می‌کند، می‌فرماید اگر کسی جزء مقربین بود: ﴿فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ﴾<sup>[۴]</sup>

این ضرورتی هم ندارد که ما بگوییم این «لام» مقدر است و مانند آن. آیه ۸۹ سوره مبارکه «واقع» این بود: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ﴾، نه «له روح»، «له ریحان»، «له جنة نعیم». خود روح و ریحان است، خود جنت نعیم است؛ البته ﴿وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾<sup>[۵]</sup> بعد ﴿وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ﴾<sup>[۶]</sup> جنت‌های فراوانی است؛ اما خودش یک بهشت متحرک است. این معنا را وقتی می‌تواند درست ترسیم که در سوره «جن» آنجا که دارد هیزم جهنم خود ظالم است: ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾<sup>[۷]</sup> یعنی هیزم جهنم، خود همین اختلاسی، خود همین سارق، خود همین ظالم است. خدا نکند آدم برود آنجا از نزدیک ببیند! اسرار قیامت که صدا و هزارتا نیست، با آنها که نمی‌شود با این بحث‌های عادی آدم اسرار قیامت را پی ببرد؛ ولی ما دلیلی پیدا نکردیم که خدا برای جهنم از جنگل هیزم بیاورد، یا از جاهای دیگر هیزم بیاورد! فرمود هیزم جهنم خود ظالمین هستند. این یک هیزم نسوزی است: ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛ هیزم جهنم همین ظالم است. حالا این حصر نیست، اگر دلیلی داشتیم که از جایی چوب بیاورند یا هیزم می‌آورند، نمی‌شود نفی کرد؛ ولی «آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید»،<sup>[۸]</sup>

خود این شخص گُر می‌گیرد و آتشی است که با آن آتش درخت سبز می‌شود: ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾<sup>[۹]</sup> آتشی که درخت را بارور می‌کند، معلوم می‌شود آتش خاصی است. هیزم جهنم خود این شخص است. این ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ﴾<sup>[۱۰]</sup> این از درون آتش درمی‌آید و خاموش هم نمی‌شود، چون «نار الله» است. اگر در طرف سیئه برخی‌ها خودشان هیزم هستند، در طرف حسنه بعضی‌ها هم خودشان روح و ریحان هستند.

دیگر دلیل ندارد که ما این آیه ۸۸ و ۸۹ سوره مبارکه «واقع» که دارد: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ﴾؛ یعنی بگوییم «فله ریحان»! البته «له ریحان»، له ریحان، له جنت؛ اما این معنا را نمی‌شود نفی کرد که خود او روح و

ریحان است، خود او جنت متحرک است، خود او بهشت است، خود او تمام آنچه را دارد در خودش هست، آن بهشت‌های خارج هم ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي﴾ هم هست.

در پایان سوره مبارکه «قمر» که دارد: ﴿عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ﴾ [۱۱] «او» ندارد که بگوییم دو تا بهشت است. این شخص هم «عند الله» هست هم ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ را دارد. آن «عند الله» همان «جَنَّةُ اللَّقَاءِ» است. آنجا درخت و امثال درخت که نیست. ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ﴾، این شخص در عین حال که «عند الله»ی است آن جنت و نهر را هم داراست.

بنابراین یک سلسله بهشت‌هاست که از درون خود انسان می‌جوشد و انسان می‌شود یک بهشت متحرک. همه چیز را در درون خود دارد. آنهایی که جهنمی هستند ممکن است که هم آتش بیرونی را داشته باشند هم این آتش درونی را، هیچ دلیلی بر حصر نیست. هم خودش هیزم جهنم است، هم ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾ [۱۲] سنگریزه هستند، ﴿وَالْحِجَارَةُ﴾ [۱۳] هستند و مانند آن.

در بعضی از سوره این حکم مقربین را گرچه نامی از آنها بالصرّاحه نمی‌برد، می‌فرماید اینها اشراف دارند بر دیگران: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيّونَ \* كِتَابٌ مَرْقُومٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ [۱۴] یعنی نامه اعمال ابرار در مشهد و در محضر مقربین است، پس مقربین کسانی هستند که هم بر اعمال خودشان اشراف دارند هم بر اعمال ابرار، فضلاً از اعمال دیگران. فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيّونَ \* كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾ که ﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾، پس مقربون خیلی مرحله عالی هستند. همان‌ها که در دنیا اعمال ما را می‌بینند، این اهل بیت (علیهم السلام) برابر این دو تا آیه سوره مبارکه «توبه» هر کاری که می‌کنیم، می‌بینند: ﴿قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ﴾ [۱۵] که فرمودند ما هستیم، پس اعمال ما را امروز اینها می‌بینند. نامه اعمال ما هم در مشهد و در محضر اینهاست:

﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيّونَ \* كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾ که ﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾، پس این مقربون همان طوری که خودشان روح و ریحان هستند و «جَنَّةُ النَّعِيمِ» هستند، به وجود مبارک امام هشتم در ذیل این آیه که دارد: ﴿لَتَسْتَئْتَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [۱۶] فرمود: ﴿نَحْنُ النَّعِيمِ﴾ [۱۷] پس معلوم می‌شود که نعمتی داریم نعمت ملکوتی است، معنوی است و الهی است و غیر مادی است و یک نعمت ظاهری که ﴿قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ﴾ و امثال آن است. فرمود: ﴿نَحْنُ النَّعِيمِ﴾، اگر ﴿نَحْنُ النَّعِيمِ﴾ شد، پس نعمت هم می‌تواند مادی باشد هم معنوی و آنها که در دنیا اعمال ما را می‌بینند بعد از این هم نامه اعمال ما و کتاب ما در مشهد و محضر آنهاست: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾ [۱۸] قبلش فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيّونَ \* كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾ که ﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

پس گاهی تثلیث است؛ نظیر سوره مبارکه «واقعه». گاهی هم تثنیه است؛ مثل محل بحث در سوره مبارکه «حاقه». غرض این است که ما بدانیم در قیامت جهنم چگونه است، بهشت چگونه است، این اثر علمی دارد؛ اما آن که مشکل را حل می‌کند این است که سوخت و سوزی هست؛ لذا آن را قبلاً ذکر فرمود، قصص پنج‌گانه را ذکر فرمود؛ عاد و ثمود و فرعون و قوم نوح و مؤتفکات و اینها را قبلاً ذکر فرمود، اینها اساس است، اینها سازگار است. ما اصرار نداشته باشیم، چگونه است، اصرار داشته باشیم که چه بکنیم؟ لذا این قصص پنج‌گانه را با اینکه سوره به نام «الحاقه» شروع شد، «الحاقه» را شرح نکرد، بعد از اینکه این قصص پنج‌گانه را ذکر فرمود، فرمود که ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ﴾. ما اصرارمان این نباشد که جهنم چگونه است، بهشت چگونه است! اصرارمان این

باشد که جهنم نرویم و بهشت برویم. حالا آن تفصیلش مطلبی دیگر است که یک اثر علمی دارد؛ لذا این را بعد فرمود. سر اینکه سوره به نام مبارک «الحاقه» است؛ اما «الحاقه» را اول شرح نکرد، قصص پنج‌گانه را ذکر فرمود، بعد «الحاقه» را شرح کرد، این می‌تواند باشد. قسمت حاقه/۷/تسنیم

اینکه می‌گویند جهاد اکبر، این یک اکبر بودن نسبی است و نه نفسی. یک جهاد برتری هست که بین عقل و نفس است، نه بین عقل و جهل. کسی می‌گوید من عبادت می‌کنم برای اینکه جهنم نروم یا عبادت می‌کنم برای اینکه بهشت بروم. آن کسی که در راه ولایت است و می‌خواهد «ولی الله» شود، می‌خواهد «حبیب الله» شود با این دارد می‌جنگد و می‌گوید به هر حال تا چه وقت برای خودت کار می‌کنی؟ تو اگر «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» [۸] عبادت کنی که برای خودت کار کردی. اگر «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» باشد، برای خودت کار کردی، پس برای معبود خود چه کار می‌کنی؟ اگر «حباً لله» باشد، این را برای معبود کار کردی. [۹]

خدا سیدنا الأستاذ مرحوم علامه را غریق رحمت کند! دارد که اول کسی که در اسلام - البته بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) - این خط را ترسیم کرد وجود مبارک حضرت امیر بود که انسان برای خدا، خدا را عبادت کند، نه برای اینکه جهنم نرود. تا چه وقت برای خودت؟ حالا بعضی‌ها اصلاً جرأت کردند گفتند عبادت اینها مشکل است. حالا چگونه آن بزرگواران در چه دیدی، گفتند مشکل است که مرحوم شیخ بهایی در «ربعین قول به بطلان را از بعضی‌ها نقل کرده است؛ البته اینها بطلانی که می‌گویند مربوط به همان مرحله عالی است، وگرنه حق این است که عبادت همه صحیح است؛ اما به هر حال برای ترس از جهنم عبادت می‌کند یا برای بهشت رفتن عبادت می‌کند در حقیقت خود را می‌خواهد.

روحش به این است که اگر - معاذالله - جهنمی نبود، بهشتی نبود، عبادت نمی‌کرد. روح این کار این است. حضرت امیر می‌فرماید که این کار، کار خوبی است؛ اما اساس کار این است که انسان «حَبَّاً لِلَّهِ»، محبت خدا را اصل قرار بدهد و برای او عبادت کند. خدا شایسته عبادت است. این همه نعمت‌ها را به انسان داد، انسان باید در برابر آن خضوع بکند. اصرار ایشان این است که اول کسی که در اسلام خط ولایت را ترسیم کرد - ولایت به این معنا - که انسان بشود «ولی الله»، وجود مبارک حضرت امیر بود. قسمت ۲/قیامت/تسنیم

اینکه یا انسان به تمام هستی او دین می‌شود، نشانه آن هم همین «زیارت آل‌یس» است. یا با تمام هستی خود ضد دین می‌شود؛ مثل همین ولید. آن وقت درباره جهنم که فرمود: «وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»، در پایان سوره مبارکه «بقره» هم دارد که اما اگر از مقربین بود: «فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ»، [۸] ما هیچ دلیل نداریم که بگوییم اینجا «لام» محذوف است؛ یعنی «فله روح»، نه! اگر در طرف بد خود شخص می‌شود هیضم، در طرف خوب هم خود شخص می‌شود روح و ریحان، معطر، لازم نیست از عطر استفاده کند. این می‌شود معطر.

لازم نیست که جامه خوبی در بر کند، بشود مزین، خود او زیباست: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»، «نضارت» با «ضاد»؛ یعنی طراوت. لازم نیست که خود را مزین بکند، خودش تر و تازه است. لازم نیست جامه خوب بپوشد، مزین بشود، گرچه جامه خوب هست؛ اما او خود مزین است، برای اینکه زینت او از درون اوست. از درون او این به بیرون می‌جوشد؛ مثل اینکه عذاب کفار از درون آنهاست.

### باغ بهشت

اینکه پیغمبر فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ»؛ [۲۱] بروید در باغ بهشت. عرض کردند بهشت کجاست؟ فرمود: «حَلَقُ الذُّكْرِ»؛ آنجا که سخن از خدا و پیغمبر و دین و اخلاق و اینهاست. حوزه باغ بهشت است. اینکه مبالغه نیست - معاذالله - در بهشت سخن از بخور بخور نیست، سخن از راحت بودن است روح و ریحان بودن است. فرمود شما می‌توانید یک شهر بهشت داشته باشید. آرام زندگی می‌کنید، راحت زندگی می‌کنید، «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَقَالُوا وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حَلَقُ الذُّكْرِ»؛ آنجا که نام خدا و پیغمبر و دین است آنجا که نام عترت است آنجا بهشت است آدم راحت است که - إن شاء الله - امیدواریم به برکت خون‌های پاک شهدا کشور ما این چنین باشد. قسمت طلاق/۳/تسنیم

### چشمه های بهشت

ذیل این آیه ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ [۱۵] تفسیر شریف مجمع البیان ملاحظه بفرمایید، آنجا دارد که ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾؛ یعنی خود بهشتی‌ها همین که با دست جایی را خط بشکنند چشمه می‌جوشد. [۱۶] مَفْجَرٌ چشمه‌ها، خود بهشتی‌ها هستند. در دنیا انسان تابع چشمه است، هر جا چشمه باشد آنجا یا ویلا می‌سازد یا چادر می‌زند؛ اما در بهشت، چشمه تابع اراده بهشتی است، ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾. اینجا هر جایی که خط کشیدند یا اراده کردند، یک چنین عالمی است؛

لذا در عین حال که می‌فرماید دشمن با قوم و خویش شما، با سرزمین شما، با عائله شما مخالف است، بعد می‌فرماید اینها مقطعی است، اینها تا دنیا هستید با شما هستند و گرنه در قیامت حالا چه ﴿يَوْمَ يَغْرُرُ الْمُرَّةُ مِنْ أُخِيهِ \* وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ﴾ [۱۷] باشد چه نباشد، به هر حال ﴿تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾. اینجا ﴿لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ به تمام اعمالتان بصیر و بیناست. قسمت ۳/امتنحه/تسنیم

اما درباره مردان باتقوا: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عِيُونٍ﴾ سایه نیست که مثلاً آفتابی باشد به درختی بتابد سایه‌ای داشته باشد، اما هوا و فضای او سایه‌گونه است، معطر است خنک و معتدل است هر جا بخواهند چشمه است که خدای غریق رحمت کند امین الاسلام را ذیل آن این روایت را نقل کرد که این ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ [۱۹] فرمود این طور نیست که مثل دنیا باشد که انسان تابع چشمه باشد الآن کسی بخواهد چادری بزند خانه‌ای بسازد ویلایی بسازد به هر حال می‌بیند چشمه کجاست تابع چشمه است.

در بهشت چشمه تابع اراده اهل بهشت است زیرا چشمه را او تفجیر می‌کند، همین که با دست اشاره کرد چشمه می‌جوشد: ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾، نه اینکه چشمه‌ای است و او می‌رود کنار چشمه زندگی می‌کند هر جا او بخواهد چشمه می‌جوشد. [۲۰] فضای بهشت که ﴿فِي ظِلَالٍ﴾ است، عیون آن هم این چنین است؛ منتها عیون را قرآن کریم طبقه‌بندی کرده و دسته‌بندی کرده بعضی از عین‌ها متوسط‌اند بعضی خیلی قوی‌اند و غنی‌اند و آبش بالاتر است و این آب‌ها را هم تقسیم کرده که ابرار از کدام چشمه می‌نوشند مقررین از کدام چشمه می‌نوشند، ابراری که صبغه تقرب دارد از کدام چشمه می‌نوشند.

فرمود این چشمه‌ها مشخص است فلان چشمه مخصوص ابرار است فلان چشمه مخصوص مقربین است آن ابراری که به طرف مقربین مایل‌اند اینها ﴿يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ [۲۱] «مزاجها» نه یعنی طعم آن طعم کافور است. این «عیناً» بیان این «کافور» است چشمه‌ای است به نام کافور مقداری از آن چشمه کافور را ممزوج می‌کنند در قَدَحِ این، ﴿كَانَ مِزَاجُهَا﴾ یعنی بخشی از آن چشمه ممزوج می‌شود به این. خالص آن چشمه مخصوص مقربین است؛ تسنیم همین طور است «عین نضّاح» همین طور است کافور همین طور است، تمام این چشمه‌ها طبقه‌بندی شده است که چه کسی خالصش را می‌نوشد چه کسی ممزوج آن را می‌نوشد فرق بین ابرار و مقربین چیست؟ فرق بین این چشمه‌ها چیست؟ ولی به هر حال عیون است چون متقین همه شامل ابرار می‌شود هم شامل مقربین می‌شود. قسمت ۶/مرسلات/تسنیم

### نهرهای بهشتی

چند تا نهر در بهشت هست، در سوره مبارکه ۴۷ که این انهار جاری است: ﴿أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾ [۱۷] ﴿أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ﴾ [۱۸] نهر شیر روان است نهر عسل روان است نهر خمر روان است نهر آب هم روان است اما عسل آنجا که تولید شده گندو نیست که روی آن مگس بنشینند عسل، تولید شده صوم و صلات است. این عسلی که تولید شده صوم و صلات باشد که مگس روی آن نمی‌نشیند. آن وقت نهری از عسل روان است نهری از شراب روان است. ﴿أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ﴾، طوری نیست که عقل را بپوشاند بلکه عقل را شکوفا می‌کند. میوه‌های بهشتی، آب‌های بهشتی خصیصه‌های خاص خودشان را دارند.

غرض این است که این ﴿عَيْنًا﴾ بیان کافور است ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا \* يُوفُونَ بِالْآذَانِ﴾، این یک قضیه حقیقیه است نه قضیه خارجیه. قضا یا چند قسم‌اند: قضایای شخصی مثل اینکه فلان شخص این کار را کرد، اینها در علوم معتبر نیست قضیه‌ای است که برای شخصی است. قضیه خارجیه قضیه‌ای است که «لا ینطبق الا» بر موجودات خارج. بر موجودات خارج یعنی آنچه در ظرف کنونی موجود هست؛ این می‌شود قضیه خارجی که شامل گذشته و آینده نمی‌شود اما شخصی هم نیست کلی هم هست؛ منتها افرادش منحصر در خارج فعلی‌اند.

قضیه حقیقیه آن است که مربوط به زمان حال نیست حال و گذشته و آینده را شامل می‌شود. قضایای قرآن کریم قضایای حقیقیه است. در گذشته اگر کسی این طور بود مشمول است، در آینده اگر کسی این طور بود مشمول است، در حال اگر کسی این طور بود مشمول است منتها مشمول آن نبود مگر وجود مبارک حضرت امیر و فاطمه و حسنین (سلام الله علیهم اجمعین)؛ در ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾، یک قضیه حقیقیه است نه خارجیه. هر کس این طور باشد ولی شماس است منتها هیچ کس نبود مگر وجود مبارک حضرت امیر. این طور نیست که قضیه به نحو قضیه شخصی باشد یا به نحو قضیه خارجیه، بلکه به نحو قضیه حقیقیه است؛ منتها مصداق منحصر به فردشان این ذوات قدسی هستند ﴿يُوفُونَ بِالْآذَانِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾، اینها کسانی هستند که در مقام ابرار دارند زندگی می‌کنند؛ آن مقربین کسانی دیگر هستند که خود همین اهل بیت به مقام مقرب هم رسیدند آن مقام مقربشان را اینجا ذکر نکردند. اینها از آن روزی که شَرِّش گسترده است یعنی روز معاد، هراسناک‌اند. قسمت ۴/انسان/تسنیم

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ، آنکه خالص آن عباد الله می‌چشند که برتر از ابرار هستند، چند قطره از چشمه کافور در کأس و پیاله این ابرار می‌ریزند که ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾، آن‌گاه این عباد الله کسانی‌اند که ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ ما در دنیا تابع چشمه‌ایم هر جا چشمه است آنجا یا ویلا یا چادر یا خیمه یا خانه یا اتاق می‌سازیم کنار چشمه هستیم.

انسان تابع آن چشمه است. ولی این کریمه می‌گوید چشمه تابع انسان است تفجیر چشمه به دست خود این عباد الله است هر جا اینها بخواهند چشمه می‌جوشانند ذیل این مرحوم امین الاسلام نقل می‌کند که با دست مبارک این عباد الله یک خطی کشیدند همان جا چشمه می‌جوشد. شجر هم همین طور است ما در دنیا تابع باغ هستیم هر جا درخت است می‌رویم کنارش؛ اما در بهشت درخت تابع بهشتی است هر جا او بخواهد درخت رشد می‌کند، یک چنین عالمی است. ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾، یعنی این چشمه‌ها را اینها شکوفا می‌کنند، چشمه به وسیله اینها اینها سر در می‌آورد. قسمت ۳/انسان/تسنیم

برای اینکه شنا یاد بگیرید، آب‌شناس باشید وارد بهشت بشوید که چهار نهر در آنجاست و در آن نهرهای اربعه شنا کنی: ﴿أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾ [۱۹] در این نهرهای چهارگانه هر جا خواستی شنا کنی غوص کنی و در عمق اینها و در سطح اینها جولان داشته باشی انسان در أحسن تقویم است. پس رنج بی‌اثر مقصود نیست، رنج توان‌فرسای کم‌ثمر مقصود نیست؛ انسان تا نفس می‌کشد باید کار کند.

اینکه گفته می‌شود: ﴿أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ﴾ [۲۰] به خودکفا بودن، تحریم را به تحلیل داخلی تبدیل کردن، حرمت نهادن بیگانه را به حلیت هماهنگی داخلی مبدل ساختن، این هدف قرآن است. انسان روی پای خودش بایستد تکدی نکند دستی از دست گیرنده بدتر نیست و دستی از دست دهنده برتر نیست.

چرا باید انسان به غیر خدا دست دراز کند و چیزی بگیرد؟ گرچه معامله است اما انسان در أحسن تقویم است. گاهی این کلمه کَبَد را اصل قرار می‌دادند و فعل از آن مشتق می‌شود، گاهی این فعل را اصل قرار می‌دهند و عضوی از اعضای بدن از او مشتق می‌شود؛ این دو نظر هست که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ آیا از همین کَبَد است که کَبَد فعالیت فراوان دارد تلاش و کوشش می‌کند، آن خون‌سازی‌ها توزیع خون آن غذای بالفعل ساختن آن و تعدیل آن غذا و تقسیم آن غذا و توزیع این خون‌ها این کار کَبَد است. مستحضرید که انسان یک غذای بالقوه دارد همین نان و گوشت و سبزی و لبنیات و اینها است، یک غذای بالفعل دارد که آن خون است و گوشت است و مو هست و عضلات است و مانند آن؛ چون غذا باید شبیه مغتذی باشد این گوشت این نان این شیر اینها شبیه گوشت و پوست بدن نیست، این دستگاهی را ذات اقدس الهی در نهان و نهاد ما آفرید که آن می‌تواند غذای بالقوه را شبیه غذای بالفعل بکند همین کار را هم می‌کند. فرمود با این قضیه من انسان را در احسن تقویم قرار دادم.

این دو نکته که گاهی فعل را از اسم می‌گیرند، گاهی اسم را از فعل، این در تعبیرات زمخشری [۲۱] و امثال زمخشری هست که آیا این مکابده و این رنج و درد اصل است و از آن یک اسم جامع و عضو جامعی را انتزاع می‌کنند مثل کَبَد که از «كَابَدَ يَكَابِدُ» که فعل است و رنج است از آن این جامد را به در آوردند؟ یا فعل را از این مشتق کردند؟



کبد این عضو گوارشی است که با سعی و تلاش و کوشش در زحمت است تا تغذیه را تأمین کند. از این عضو، جامد فعل «کابد» یُکابدُ مَکابِدُهُ» مشتق شده است که از جامد گاهی فعل مشتق می‌شود؛ نظیر «مصیطر» که قبلاً در چند مورد گذشت. این «مصیطر» که صورت آن صورت اسم فاعل باب «فَعَلَلَهُ» است «صاد» آن تبدیل شده «سین» است اصل آن «سین» بود.

این «سیطره» مشتق نیست؛ نظیر «دَحْرَجَ يَدْحِرُ مُدْحِرَجٌ دَحْرَجَةٌ» از آن قبیل نیست این «سیطره» که «سین» دارد از ساطور گرفته شده است آن «سَطَرَ يَسْطُرُ» به معنی کتابت است و قلم زدن است که ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [۲۲] هیچ ارتباطی بین آن «سطر» با این «سیطره» نیست، این «سیطره» از ساطور گرفته شده است، ساطور هم وسیله تنبیه و زدن و ریز ریز کردن است و از این ساطور سیطره درست شد، «سیطر» سیطر مستیطر» این «سین» هم تبدیل به «صاد» شد، شده «مصیطر» و آن قاهرٍ مسلطٍ فرمانروای خشن را می‌گویند «مصیطر».

#### سایه در بهشت

گرچه ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾ [۱۶] ولی آثار هست این طور نیست که حالا انسان از ماندنش خسته بشود، آنجا ثابت است نه ساکن؛ لذا خستگی در بهشت راه ندارد. عمده این است که اینها با ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ﴾ به سر بردند. از آن به بعد ساقی را خدا مشخص نکرد خودش فرمود من ساقی هستم.

#### حوریان بهشتی

می‌خواهی به جایی بروی که به نحو نفی جنس: ﴿لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ﴾ [۷] این بهشت است که زمینه را فراهم بکن! آنجا اصلاً کسی خیال گناه نمی‌کند. اصلاً گفتند: ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ﴾ [۸] برخی‌ها گفتند مژه فرشته‌ها و حوری‌ها کوتاه است، این کنایه از آن است که غیر از همسرهای خودشان را اصلاً نگاه نمی‌کنند چنین عالمی هم هست. کسی هم پشت‌سر کسی حرف نمی‌زند، همیشه روبه‌روی هم هستند، غیبتی در کار نیست. چنین عالمی را ذات اقدس الهی خلق کرده است؛ اما اینجا عالم امتحان است. اگر لغزش هست، راه توبه است؛ اما این لغزش باشد، انسان این لغزش را ادامه بدهد، گرفتاری‌های فراوان در دنیا دارد در آخرت هم که هست.

قسمت ۳/ نوح/ تسنیم

#### شراب و خمر در بهشت

شراب را مشخص نکرد که از چه چشمه‌ای است به چه گروهی می‌دهند به دست چه کسی می‌دهند آنها را هیچ ذکر نکرد ظاهرش این است که خودش شخصاً دخالت می‌کند که فرمود: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾.

آن روایت نورانی که مرحوم امین الاسلام در مجمع‌البیان نقل کرد قابل قیمت‌گذاری نیست؛ آن روایت این است که اگر از آن شراب نوشیدند از ماسوی الله فارغ هستند «إذ لا طاهر من تدنّس من الأکوان إلا الله» [۱۷] اگر کسی به دَنَس به غبار و چرک

خودخواهی بهشت‌خواهی، حوری‌خواهی و مانند آن متدّس و آلوده است پاک نیست. این شراب، شراب طهور است «إذ لا طاهر من تدّس بغیر الله» این خیلی حرف بلندی است. بعد دارد «رووه» نه تنها یک نفر و دو نفر، «رووه عن جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام)». این مقام چه مقامی است؟ آنجا که ساقی خود خدا باشد.

چشمه‌اش کافور جایش مشخص شد زنجبیل مشخص شد تسنیم مشخص شد اما این نامی ندارد ساقی هم آنها نیست آنها به دست آنها خدا سقی نمی‌کند ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ این آخرین قله است، این ﴿كُدَيْنًا مَزِيدًا﴾ است، آن ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا﴾ است، این ﴿كُدَيْنًا مَزِيدًا﴾. این البته برای همین ذوات قدسی است بعید است دیگران به این مقام برسند.

بنابراین در اینجا که فرمود اینها شراب طهور دادند و از غیر خدا اینها غافل‌اند در سوره مبارکه «صافات» دارد که هیچ کسی حق مدح خدا را ندارد مگر یک گروه خاص. آیه ۱۵۹ به بعد سوره مبارکه «صافات» ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ خدا منزّه است از چیزی که هر کسی او را وصف بکند؛ چون به هر حال یک حقیقت نامتناهی را چه کسی می‌تواند وصف بکند؟

هر موجودی خدا را وصف بکند به اندازه فکر خود، خدا را وصف می‌کند و خدا از او منزّه است قابل وصف نیست ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿۱۸﴾ این عباد مخلص به زبان خدا، خدا را مدح می‌کنند؛ این «كُنْتُ ... لِسَانَهُ» ﴿۱۹﴾ «كُنْتُ سَمِعَهُ» «كنت کذا و کذا»، در قرب نوافل، در قرب فرائض اینها که طاهر شدند «عما سوی الله» به زبان الهی خدا را وصف می‌کنند؛ لذا خدا تسبیح اینها را امضا کرده است. فرمود: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ خدا منزّه است از آنچه دیگران خدا را وصف می‌کنند؛ چون هر وصفی که انسان می‌کند به مقدار فهم خودش وصف می‌کند یعنی یک موجود محدود؛ اما اگر عباد مخلصین اگر وصف بکنند، این وصف را خدا امضا می‌کند چون اینها از آن شراب طهور نوشیدند و لسان اینها شده لسان الهی و به لسان الهی سخن می‌گویند و به لسان الهی تکلم دارند و دعا می‌کنند و مانند آن. قسمت ۹/انسان/ تسنیم

﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ﴾؛ نهرهایی از خمر است که ﴿لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ﴾ است، نه خمیری که مَسْت بکند و انسان نفهمد که دارد چه می‌کند!

دو وقت نور ماه به ما نمی‌رسد؛ یک وقت آن جایی که سایه زمین روی ماه قرار بگیرد، می‌گوییم ماه را ظلّ گرفته، نوری ندارد تا روشن باشد. یک وقت آن وقتی است که تحت الشعاع است و در کنار آفتاب است، آن وقت نه اینکه نور نداشته باشد، تحت الشعاع شمس است، ما دیگر او را نمی‌بینیم. عقل هم دو وقت مَسْت می‌شود تخمیر، مخمور شدن و خمار رفتن؛ یعنی از خود اثری نداشتن است. یک وقت او را ظلّ و گناه می‌گیرد، سایه معصیت می‌افتد روی عقل، عقل دیگر تخمیر می‌شود، این شخص مخمور می‌شود، مَسْت است، «لا یعقل» است و چیزی نمی‌فهمد. یک وقت تحت الشعاع قلب قرار می‌گیرد، شهود الهی دیگر عقل را از کار می‌اندازد که عقل در آن جا کار نمی‌کند، فقط قلب کار می‌کند.

در حقیقت عقل نور دارد و نور او تابع نور شهود است و کارش کار شهودی است. عقل دو وقت کاری خاص ندارد: یک وقت است که سایه گناه او را بگیرد او را ظلّ بگیرد، یک وقت تحت الشعاع شهود باشد. اینکه فرمود نهرهایی از خمر در بهشت است، این خمر تخمیرکننده عقل است به آن معنایی که او را تحت الشعاع شهود ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ﴿۲۳﴾ قرار می‌دهد، ﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ﴾

لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾، ﴿وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾. اینکه فرمود متّقین ﴿فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ﴾، اگر این «نَهْرُ» مطلق باشد گرچه جمع نیست مطلق باشد، شامل آن انهار چهارگانه خواهد بود. برخی‌ها قرائت آنها «نَهْر» است، نه «نَهْر»، این «نَهْر» می‌شود مطلق و شامل آن انهار چهارگانه است و اگر «نَهْر» باشد؛ یعنی وضوح و روشن که با نهار هماهنگ است نه با «نَهْر». پس اگر «نَهْر» بود می‌شود جنس و شامل آن انهار چهارگانه است و اگر «نَهْر» قرائت کردند مخفّف «نهار» خواهد بود؛ یعنی وضوح و روشنی که نهار در مقابل لیل است، ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ﴾. قسمت ۱۴/قمر/تسنیم

#### نتیجه گیری

بطور کلی هدفها در دو مفهوم حق و باطل ، صحیح و سقیم ، مطلوب و نامطلوب ، درست و غلط و.... شکل میگیرند که در اینمقاله ویژگیهائی از این مرتبه و جایگاه صیر انسان تشریح گردید .

به عنوان نمونه نیز در آیه موسوم به آیه الکرسی این مطلب در عناوین نور و ظلمت تعبیر و تصریح شده است که در این بخش از عاقبت نورانی انسان یعنی بهشت صحبت شد و در بخش دیگر از جهنم بعنوان مرجع نهائی غیر صواب انسان بحث خواهد شد .

لازم به ذکر است که این اهداف با عنایت به ابدیت و جاودانگی روح انسان بعنوان اهداف واسطه و میانی می باشند و درجات لقاء الله خط صیوروت انسان را در ابدیت هستی ترسیم می نماید .